

رساله‌ای درباره روایت اصبع بن نباته

تألیف

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

رساله‌ای درباره روایت اصیغ بن نباته	نام کتاب
رسالة في رواية الأصيغ بن نباتة	نام کتاب اصلی
شیخ ناظم عقیلی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۵	تاریخ انتشار
۱۴۳۲ق/ ۲۰۱۱م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۱۳۱	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام)

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

مقدمه	۹
روایت اصبع بن نباته	۱۱
تخریج روایت	۱۳
توثیق روایت	۱۷
تحقیق متن روایت درباره لفظ: «من ظهر الحادي عشر من ولدي»	۲۷
بررسی متن روایت	۴۳
نتیجه گیری	۸۳
پیوست	۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است:

«... ولكنني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهدي الذي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يكون له حيرة وغيبة تضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون...»

«... اما درباره مولودی فکر می کردم که از نسل یازدهمین فرزندم است. او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده است. او حیرت و غیبتی خواهد داشت که گروهی در آن گمراه می شوند و گروهی دیگر هدایت می یابند...»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً

مقدمه

گاهی می‌شنویم برخی افراد به انصار امام مهدی علیه السلام افترا می‌زنند و آن‌ها را متهم می‌کنند به این‌که با تحریف روایات، قصد دارند عقاید خود را تأیید کنند، و مشاهده می‌کنیم این افترازنندگان از شدت کینه و حسادت که در سینه‌هایشان دارند، دهانشان کف می‌کند و گلویشان خشک می‌شود، و برخی از آن‌ها عقلشان چنان زایل می‌شود که گویی از خود بی‌خود می‌شوند، به گونه‌ای که زبانشان به هر نوع بدگویی و دشنام و اتهام و افترا باز می‌شود!

من و به خدا پناه می‌برم از منیت. اکنون صفحات این کتاب را به بررسی وضعیت یکی از روایاتی اختصاص می‌دهم که این افترازنندگان ادعا کرده‌اند ما آن را تحریف کرده‌ایم، یا بدون دلیل به خودمان نسبت داده‌ایم و آن را برخلاف لفظ اصلی‌اش که در منابع معتبر وجود دارد منتشر کرده‌ایم؛ یعنی روایت اصبع بن نباته که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده و در متن آن آمده است: «**درباره مولودی فکر می‌کردم که از نسل یازدهمین فرزندم است.**»

بنده قصد ندارم بگویم این روایت یکی از ارکان دعوت حق یمانی بوده و به همین دلیل درباره آن صحبت کرده‌ام، بلکه هدف بنده نشان دادن نمونه‌ای از تدلیس و فریب‌کاری و دروغ‌گویی این حسودان و کینه‌توزان است تا کسانی که از حال‌وروز آنان اطلاع ندارند آن‌ها را بشناسند. همچنین می‌خواهم اندکی از حق این روایت را در بررسی‌هایی که انجام می‌دهم ادا کنم؛ چراکه از سخنان گهربار امیرالمؤمنین علیه السلام است و راه را برای جویندگان حق و هدایت روشن می‌کند.

برخی از مدعیان علم ادعا کرده‌اند لفظ معتبر و موثق این روایت با توجه به منابع این گونه

است: «تفكرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدي...» (درباره‌ی مولودی فکر می‌کردم که از نسل من، یازدهمین فرزندم است)؛ یعنی با اضافه‌ی «یا» به کلمه‌ی «ظهر: پشت». اما در صفحات پیش‌رو روشن خواهد شد واقعیت، خلاف آنچه است که آنان ادعا کرده‌اند، و اگر لفظ معتبر و موثق وجود داشته باشد «من ظهر: از پشت» است نه «من ظهري: از پشتم»، یا دست‌کم لفظ «من ظهر» از لحاظ منابع و دلالت این روایت شریف، موثق‌تر و محکم‌تر است.

از خداوند توفیق و تسدید الهی را خواستارم.

روایت اصبع بن نباته

شیخ طوسی گفته است: عبدالله بن محمد بن خالد کوفی روایت کرده است، از منذربن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابوداود سلیمان بن سفیان مسترق، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته؛ و سعد بن عبدالله روایت کرده است، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی، [از حارث بن مغیره] از اصبع بن نباته، گفت: روزی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم و دیدم ایشان متفکرانه با چوبی روی زمین چیزی می کشد. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شما را می بینم متفکرانه روی زمین چیزی می کشید! آیا تمایلی به آن دارید؟ ایشان فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، نه به زمین و نه به دنیا هرگز تمایلی نداشته ام؛ ولی درباره مولودی فکر می کردم که از نسل فرزند یازدهم من است. او همان مهدی است که زمین را از قسط و عدل پر می کند همان طور که از جور و ظلم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که مردمانی در آن هدایت می شوند، و دیگران گمراه می شوند.» گفتم ای مولای من، این حیرت و غیبت چه مدت است؟ فرمود: «شش روز، شش ماه، یا شش سال.» گفتم: آیا این اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: «بله، طوری که گویی او هم اکنون خلق شده است؛ ولی ای اصبع! تو را با این امر چه کار؟! آن ها نیکان این امت به همراه نیکان این عترت هستند.» گفتم: سپس بعد از آن چه می شود؟ فرمود: «سپس خدا هرچه بخواهد انجام می دهد، که به راستی سرآغازها، اراده ها، غایت ها و

۱. به نظر می رسد این واسطه از سند دوم این روایت حذف شده است و بنده با استناد به سند اول شیخ طوسی و نیز دیگر منابعی که این روایت شریف را ذکر کرده اند آن را در میان دو قلاب قرار دادم.

۱. ... عن الأصْبَغ بن نباتة، قال: «أتيت أمير المؤمنين (عليه السلام) فوجدته ينكت في الأرض، فقلت له: يا أمير المؤمنين، ما لي أراك مفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ قال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا قط، ولكنني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهدي الذي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يكون له حيرة وغيبة تضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. قلت: يا مولاي فكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام، أو ستة أشهر، أو ست سنين. فقلت: وإن هذا الأمر لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق، وأنى لك بهذا الأمر يا أصْبَغ، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة. قال: قلت: ثم ما يكون بعد ذلك؟ قال: ثم يفعل الله ما يشاء فان له بداءات وإرادات وغايات ونهايات.»

۲. غيب، شيخ طوسی: ص ۱۶۴ تا ۱۶۶، ح ۱۲۷؛ و ص ۳۳۶، ح ۲۸۲؛ دلائل الإمامة، طبری (شیعی): ص ۵۲۹ و ۵۳۰، ح ۵۰۴؛ الاختصاص، شیخ مفید: ص ۲۰۹؛ الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیصی: ص ۳۶۲ با اختلافی اندک.

تخریج روایت^۱

این روایت در منابع معتبر با لفظ «من ظهَر» روایت شده است؛ و این منابع عبارت‌اند از:

۱. کافی، شیخ کلینی، جلد ۱، باب فی الغیبة، حدیث ۷، صفحه ۳۳۸،^۲ و لفظ به این صورت است: «من ظهَر (ی) الحادی عشر من ولدی» با این سند: «علی بن محمد، از عبدالله بن محمد بن خالد نقل کرده است، گفت: منذر بن محمد بن قابوس، از منصور بن سندی، از ابوداوود مسترق، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته، روایت کرده است، گفت: ...»

۲. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، جلد ۱، باب ۲۶، حدیث ۱، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴، با لفظ: «من ظهَر الحادی عشر من ولدی»، با این سند: «پدرم و محمد بن حسن رحمتهما هر دو به ما گفتند: سعد بن عبدالله به ما گفت، و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس همه از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، و احمد بن محمد بن عیسی، و احمد بن محمد بن خالد برقی، و ابراهیم بن هاشم همه از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی.

و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمتهما به ما گفت: محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله به ما گفتند: از عبدالله بن محمد طیالسی، از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن ابوسری، از ابوداوود سلیمان بن سفیان مسترق، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی، از

۱. عبارت تخریج روایت (تخریجُ الحَدیث) اصطلاحی است در علوم حدیث و پژوهش‌های اسلامی، به معنای استخراج و بررسی منابع اصلی روایت، سند آن، و تطبیق با سایر منابع حدیثی. (مترجم)

۲. اصول کافی، انتشارات کتابخانه اسلامی، تهران، چاپخانه اسلامی، سال ۱۳۸۸ هـ. تصحیح و مقابله شیخ نجم‌الدین آملی، مقدمه و توضیح علی اکبر غفاری.

حارث بن مغیره نصری، از اصبع بن نباته، روایت کرده است، گفت: «...»^۱

۳. کتاب الاختصاص، شیخ مفید، صفحه ۲۰۹، با لفظ: «من ظهر الحادي عشر من ولدي»، با این سند: «محمد بن قولویه به ما گفت: سعد بن عبدالله به ما گفت: از محمد بن خالد طیالسی، از منذر بن محمد، از نصر بن سندی، از ابوداوود سلیمان بن سفیان مسترق، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته؛ سعد بن عبدالله گفت: محمد بن حسین بن ابی الخطاب کوفی به ما گفت: حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته، گفت: «...»

۴. کتاب غیبت، شیخ طوسی، صفحات ۱۶۴ تا ۱۶۶، حدیث ۱۲۷، و صفحه ۳۳۶، حدیث ۲۸۲، با اختصار، و در هر دو با لفظ: «من ظهر الحادي عشر من ولدي»، با این سند: «عبدالله بن محمد بن خالد کوفی روایت کرده است: از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابوداوود سلیمان بن سفیان مسترق، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته.

و سعد بن عبدالله نیز روایت کرده است: از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از اصبع بن نباته، گفت: «...»

۵. دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (شیعه)، صفحات ۵۲۹ و ۵۳۰، حدیث ۵۰۴، با لفظ: «من ظهر الحادي عشر»، با این سند: «ابوحسین محمد بن هارون به من خبر داد: از پدرش، از ابوعلی محمد بن همام، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن علی زبیری، از عبدالله بن محمد بن خالد کوفی، از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابوداوود، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته، گفت: «...»

۱. این روایت با لفظ «من ظهر الحادي عشر من ولدي» (از پشت یازدهمین فرزندم) در چندین چاپ کتاب کمال الدین آمده است که بنده چهار چاپ آن را برشمرده‌ام و ذکر آن‌ها خواهد آمد، و بنده این روایت را با لفظ «من ظهري» فقط در چاپی که توسط علی اکبر غفاری تصحیح شده است یافتیم و توضیح آن خواهد آمد.

۶. کتاب الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصبی، باب ۱۴، صفحه ۳۶۲، بالفظ: «من ظهر الحادی عشر من ولدی»، با این سند: «از او موسی بن محمد، از حسن بن جمهور، از پدرش، از محمد بن عبدالله بن مهران کرخی، از ماهان ابلی، از جعفر بن یحیی رهاوی، از سعید بن مسیب، از اصبع بن نباته، گفت: ...»

توثیق روایت

برای معتبر دانستن این روایت، همین کافی است که در مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی - که پیش‌تر ذکر شد - آمده است، اما برای استدلال بیشتر و رفع عذر و بهانه، بد نیست به توثیق سند آن نیز بپردازیم؛ و بررسی سند در سه نکته انجام می‌شود:

نکته اول:

صحت سند تا «مالک جهنی»:

این روایت از چند طریق به «ثعلبة بن میمون» از «مالک جهنی» روایت شده است. شیخ صدوق آن را از دو طریق روایت کرده است: یکی از آن‌ها صحیح است و سند اول شامل پنج واسطه تا مالک جهنی است:

واسطه اول: «پدرم، و محمد بن حسن  به ما گفتند»: توثیق یکی از آن‌ها در این مقام کافی است. هر دو از اعلام ثقات هستند، و جلالت آن‌ها همچون مشعلی فروزان مشخص است.

واسطه دوم: «سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حمیری، و محمد بن یحیی عطار، و احمد بن ادريس، همگی»: این واسطه شامل چهار نفر است و توثیق یکی از آن‌ها کافی است، و همه آن‌ها ثقه و معتبر هستند.

واسطه سوم: «محمد بن حسین بن ابی الخطاب، و احمد بن محمد بن عیسی، و احمد بن محمد بن خالد برقی، و ابراهیم بن هاشم، همگی»: این واسطه نیز شامل چهار نفر است، و همه آن‌ها ثقه هستند، با وجود این که وثاقت فقط یکی از آن‌ها کافی است.

واسطه چهارم: «حسن بن علی بن فضال»: بر وثاقت او اتفاق نظر وجود دارد. همان‌طور که در توثیق سند شیخ طوسی خواهد آمد.

۱۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - رساله‌ای درباره‌ی روایت اصبع بن نباته

واسطه پنجم: «ثعلبه بن میمون»: او ثقه و برای جلالتش اتفاق نظر است، و در توثیق سند شیخ طوسی نیز به او اشاره خواهد شد.

سند دوم شیخ صدوق شامل هفت واسطه است:

واسطه اول: «محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رحمه الله)»: او از مشهورترین ثقات و اعلام است.

واسطه دوم: «محمد بن حسن صفار، و سعد بن عبدالله»: هر دو از ثقات و اعلام هستند.

واسطه سوم: «عبدالله بن محمد طیالسی»: به اتفاق ثقه است.^۱

واسطه چهارم: «منذر بن محمد بن قابوس»: او ثقه است. نجاشی در کتاب رجال خود صفحه ۴۱۸، شماره ۱۱۱۸ او را توثیق کرده و گفته است: «منذر بن محمد بن منذر بن سعید بن ابی الجهم قابوسی ابوالقاسم، از نسل قابوس بن نعمان بن منذر است که به کوفه نقل مکان کرد، او ثقه و از اصحاب ماست، و از خاندانی جلیل القدر است...».

برای جزئیات بیشتر به معجم رجال الحديث، محقق خویی، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۴، شماره ۱۲۶۸۶ و شماره ۱۲۶۸۷ مراجعه کنید.

واسطه پنجم: «نصر بن ابی سری»: او نصر یا منصور بن سندی است و توثیق نشده است.

۱. نجاشی در کتاب رجال خود، صفحه ۲۱۹ به شماره ۵۷۲ نوشته است: «عبدالله بن ابوعبدالله محمد بن خالد بن عمر طیالسی، ابوالعباس تیمی، یکی از اصحاب ما، مورد اعتماد و پاک سرشت است. برادرش ابومحمد حسن نیز همین طور است...».

شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب مستدرکات علم رجال الحديث، جلد ۴، صفحه ۴۷۰ به شماره ۸۰۱۸ نوشته است: «عبدالله بن ابوعبدالله محمد بن خالد بن عمر طیالسی ابوالعباس تیمی: مورد اعتماد و درست کار به اتفاق همه است. او کتابی دارد. برادرش حسن نیز که قبلاً معرفی شد به همین صورت است. شیخ او را در اصحاب امام عسکری (علیه السلام) ذکر کرده و گفته است: عبدالله بن محمد بن خالد طیالسی کوفی.» همچنین به معجم رجال الحديث از محقق خویی، جلد ۱۱، صفحه ۱۰۰ به شماره ۶۶۸۳ مراجعه کنید.

واسطه ششم: «ابوداود سلیمان بن سفیان مسترق»: او را علامه حلی در خلاصة الأقوال، صفحه ۱۵۴ توثیق کرده است. برای جزئیات بیشتر درباره توثیق و مدح او به مستدرکات علم رجال الحديث، نمازی، جلد ۴، صفحه ۱۳۵، شماره ۶۵۵۱ و معجم رجال الحديث، محقق خویی، جلد ۹، صفحات ۲۷۴ تا ۲۷۸، شماره ۵۴۵۵ مراجعه کنید.

واسطه هفتم: «ثعلبة بن میمون»: ثقه است، همان طور که به زودی توضیح داده خواهد شد.

شیخ طوسی نیز این روایت را از دو طریق از ثعلبة بن میمون روایت کرده است. اولی به جز «نصر بن سندی» مشکلی ندارد و همان راه دوم شیخ صدوق است که درباره اش صحبت شد. راه دوم صحیح است و هیچ اشکالی به آن وارد نیست، و به این صورت است: «سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی [از حارث بن مغیره]».

شرح حال رجال این سند به شرح زیر است:

۱. سعد بن عبدالله:

برای وثاقت و جلالت او اتفاق نظر وجود دارد. نجاشی او را در کتاب رجال خود صفحه ۱۷۷، شماره ۴۶۷ توثیق کرده و گفته است: «سعد بن عبدالله بن ابوخلف اشعری قمی ابوالقاسم، شیخ این طایفه، فقیه و بزرگ آنهاست...».

شیخ طوسی نیز در الفهرست، صفحه ۱۳۵، شماره ۳۱۶ او را توثیق کرده و گفته است: «سعد بن عبدالله قمی، با کنیه ابوالقاسم، جلیل القدر، دارای اخبار فراوان، دارای تصنیفات بسیار، ثقه...».

۲. محمد بن حسین بن ابی الخطاب:

برای وثاقت و جلالت او اتفاق نظر وجود دارد. نجاشی او را در کتاب رجال خود، صفحه ۳۳۴،

۲۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - رساله‌ای درباره روایت اصبع بن نباته

شماره ۸۹۷ توثیق کرده و گفته است: «محمد بن حسین بن ابی الخطاب ابوجعفر الزیات همدانی و اسم ابی الخطاب زید است. جلیلی از اصحاب ما، عظیم‌القدر، دارای روایات فراوان، ثقه، عین، دارای تصانیف نیکو، مورد اعتماد در روایاتش...»

شیخ طوسی نیز او را در الفهرست، صفحه ۲۱۵، شماره ۶۰۷ توثیق کرده و گفته است: «محمد بن حسین بن ابی الخطاب، کوفی، ثقه...»

۳. حسن بن علی بن فضال:

شیخ طوسی او را در الفهرست، صفحات ۹۷ و ۹۸، شماره ۱۶۴ توثیق کرده و گفته است: «حسن بن علی بن فضال، فطحی و به امامت عبدالله بن جعفر قائل بود، سپس هنگام وفاتش به امامت ابوالحسن (علیه السلام) بازگشت، و در سال ۲۲۴ هجری درگذشت. او از خاندان تیملی بن ربیع بن بکر، مولای تیم‌الله بن ثعلبه است. از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده و از خاصان آن حضرت (علیه السلام) بوده است؛ او جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله، زاهد و باتقوا بود، و در حدیث و روایاتش ثقه است...»

و او را در کتاب رجال خود، صفحه ۳۵۴، شماره ۵۲۴۱ نیز توثیق کرده است: «حسن بن علی بن فضال، مولای تیم‌الرباب، کوفی، ثقه.»

علامه حلی نیز او را در خلاصة الأقوال، صفحه ۹۸ توثیق کرده و گفته است: «حسن بن علی بن فضال تیملی بن ربیع بن بکر، مولای بنی‌تیم بن ثعلبه، با کنیه ابومحمد، از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده و از خاصانش بوده است. جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله، زاهد و باتقوا بود، و در روایاتش ثقه است...»

۴. ثعلبة بن میمون:

نجاشی او را بسیار ستوده است، به‌طوری که به حد وثاقت یا حتی فراتر از آن می‌رسد: صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸، شماره ۳۰۲، آنجا که گفته است: «ثعلبة بن میمون، مولای بنی‌اسد مولای بنی‌سلامه، ابواسحاق نحوی، از بزرگان اصحاب ما، قاری، فقیه، نحوی، لغوی، و

راوی بوده است. اعمالش نیک، و بسیار عابد و زاهد بود، و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده است...»

علامه حلی نیز او را در خلاصة الأقال، صفحات ۸۶ و ۸۷ توثیق کرده و گفته است: «ثعلبة بن میمون، مولای بنی اسد، و سپس مولای بنی سلامه، از بزرگان اصحاب ما، قاری، فقیه، نحوی، لغوی و راوی بوده است. او حُسن العمل و بسیار عابد و زاهد بود، و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده است. او فاضل و متقدم بود، و از علما و فقهای بزرگ این جماعت شمرده می‌شود، هارون الرشید دعای وتر او را شنید و پسندید...»

«شیخ حسن» صاحب «معالم» نیز او را در التحرير الطاووسی، صفحات ۹۶ و ۹۷، شماره ۶۸ توثیق کرده و گفته است: «ثعلبة بن میمون: حمدویه از محمد بن عیسی به من روایت کرد، گفت: ثعلبة بن میمون مولای محمد بن قیس انصاری است، و او ثقه، خیر، فاضل، متقدم، و از علمای بزرگ این جماعت است.»

از آنچه بیان شد مشخص می‌شود سند تا «مالک جهنی» صحیح است، و حتی این روایت از احادیث مشهور یا مستفیض از «ثعلبة بن میمون» شمرده می‌شود؛ زیرا این روایت را «حسن بن علی بن فضال، و سلیمان بن سفیان مسترق» هر کدام به‌تنهایی از ثعلبه روایت کرده‌اند.

این روایت را هر کدام از افراد زیر: «محمد بن حسین بن ابی الخطاب، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی، و ابراهیم بن هاشم» از حسن بن علی بن فضال روایت کرده‌اند، و در نتیجه می‌توان گفت این روایت از حسن بن علی بن فضال متواتر است.

این روایت را هر کدام از این افراد: «سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن یحیی عطار، و احمد بن ادريس» از آن چهار نفر متقدم روایت کرده‌اند؛ و این واسطه نیز می‌تواند تواتر از واسطه قبل را نتیجه بدهد.

این روایت را هر کدام از این افراد: «علی بن حسین بن بابویه، محمد بن حسن بن احمد بن

ولید، و محمد بن قولویه» از واسطه‌ی اخیر، به‌ویژه از سعد بن عبدالله روایت کرده‌اند. بنابراین این روایت به‌طور قطعی از «ثعلبه بن میمون» روایت شده است، و ثعلبه بن میمون به‌انفاق- ثقه است، و در نتیجه فقط توثیق «مالک جهنی» باقی می‌ماند.

نکته دوم:

توثیق «مالک جهنی»:

او مالک بن اعین جهنی است، و در حق او روایات گران قدری آمده که نشان می‌دهد او از شیعیان خالص اهل بیت (علیهم السلام) است:

شیخ کلینی در کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸۰ روایت کرده است: علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلی، از مالک جهنی نقل کرده است، گفت: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: «ای مالک، شما شیعیان ما هستید. [آیا] نمی‌بینی در امر ما کوتاهی می‌کنی؟ زیرا نمی‌توان صفت خدا را توصیف کرد، و همان‌طور که نمی‌توان صفت خدا را توصیف کرد صفت ما را نیز نمی‌توان توصیف کرد؛ و همان‌طور که نمی‌توان صفت ما را توصیف کرد، صفت مؤمن را نیز نمی‌توان توصیف کرد. مؤمن وقتی مؤمن را ملاقات می‌کند و با او دست می‌دهد خداوند به آن دو نگاه می‌کند و گناهان از چهره‌هایشان فرومی‌ریزد، همان‌طور که برگ‌ها از درختان فرو می‌ریزند، تا وقتی از هم جدا شوند؛ پس چگونه می‌توان کسی را که این چنین است توصیف کرد.»

همچنین در کافی، جلد ۸، صفحه ۱۴۶ روایت شده است: از یحیی حلی، از ابن مسکان، از مالک جهنی نقل شده است، گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «ای مالک، آیا راضی نیستی نماز به پا داری و زکات بدهی و دست از امور بد برداری و وارد بهشت شوی؟ ای مالک، به‌درستی که هیچ قومی امامی را در دنیا قبول نکرده است مگر این که او روز قیامت می‌آید و آن‌ها را لعنت می‌کند و آن‌ها نیز او را لعنت می‌کنند، به‌جز شما و کسانی که بر مثل حالت شما هستند. ای مالک، به خدا قسم مرده‌ی شما بر این امر شهید است و در منزلت کسی است

که در راه خدا با شمشیرش مبارزه کرده است.»

احمد بن محمد بن خالد برقی در المحاسن، جلد ۱، صفحه ۱۴۳ روایت کرده است: ... از عمرو بن ابی المقدام، از مالک بن اعین جهنی، گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مالک، به خدا قسم شما شیعیان حقیقی ما هستید...»

میرزای نوری در کتاب «خاتمة المستدرک» کلامی طولانی در اثبات وثاقت مالک جهنی گفته، و دلایل روشن و قرائنی قدرتمند را بیان کرده است.

شیخ انصاری روایتی از او را صحیح توصیف کرده و گفته است: «... و فرمایش امام باقر علیه السلام در روایت صحیح مالک بن اعین که گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره زن مستحاضه پرسیدم که شوهرش چگونه می‌تواند با او نزدیکی کند، امام فرمود: به روزهایی که در آن‌ها حائض بوده و حیضش منظم بوده است نگاه کند، و در آن روزها در آن ماه با او نزدیک نکند و در غیر آن روزها با او نزدیکی کند...»^۱

آقا رضا همدانی نیز گفته است: «و صحیح مالک بن اعین، گفت: از امام باقر علیه السلام درباره زن مستحاضه پرسیدم که شوهرش چگونه می‌تواند با او نزدیکی کند، امام فرمود: به روزهایی که در آن حائض بوده و حیضش منظم بوده است نگاه کند؛ در تعداد آن روزها در آن ماه با او نزدیکی نکند و در غیر آن روزها با او نزدیکی کند؛ و تا وقتی به او دستور نداده است غسل کند با او نزدیکی نکند، و سپس اگر خواست با او نزدیکی کند.»^۲

روشن است توصیف یک روایت به «صحت» یعنی تمام رجال سند آن ثقه هستند، به‌ویژه در تعابیر اصولیون.

آخوند خراسانی نیز روایت او را صحیح توصیف کرده است، زیرا در شرح یکی از مسائل

۱. کتاب الطهارة (ط. ق)، شیخ انصاری: ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. مصباح الفقیه (ط. ق): ج ۱، ق ۱، ص ۳۳۰.

فقهی گفته است: «... و تصرف در آن با اراده بعد از غسل از "زمانش" اولی‌تر از آن نیست که آن را کنایه از زمان برطرف شدن حرمت نماز بدانیم، با در نظر گرفتن این احتمال که منظور از "غسل"، غسل حیض باشد، همان‌طور که در صحیح مالک بن اعین چنین احتمالی وجود دارد...»^۱

شیخ فیاض نیز روایت دیگری از او را صحیح توصیف کرده و گفته است: «و اما فرمایش امام باقر (علیه السلام) در صحیح مالک بن اعین: "هرگاه از روزی که زایمان کرده به اندازه‌ی روزهای عادت حیضش سپری شود...".»^۲

اگر به بررسی تمام افرادی که روایات مالک بن اعین جهنی را صحیح، موثق یا حسن دانسته‌اند بپردازیم بحثمان به درازا خواهد کشید، و آنچه تاکنون گفته شد کفایت می‌کند.

«وحید بهبهانی» در شرحی بر کتاب «منهج المقال» صفحه ۲۸۹ گفته است: «سخن وی درباره‌ی مالک بن اعین جهنی: "صدوق" راهی به او دارد، و گفته او عرب کوفی است، و از آل سنسن نیست، و "خالی" به همین دلیل او را حسن دانسته است. ابن ابی عمیر و ابن مسکان و یونس از او روایت کرده‌اند...»

ابن داوود حلی نیز در کتاب رجال خود، در بخش اول، صفحه ۱۵۷، شماره ۱۲۵۳ او را ذکر کرده است.

شیخ علی نمازی شاهرودی او را توثیق و از او دفاع کرده است. سخن او به اختصار تقدیم می‌شود: «مالک بن اعین جهنی: از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیه السلام) است، و از برادران زراره نیست. درباره‌ی او نظرات مختلفی وجود دارد: یکی از آن‌ها صحیح دانستن حدیث اوست که به نظر قوی‌ترین نظر است، و موافق با دیدگاه علامه و شهید و دیگران است. روایاتی که مامقانی از کافی و... نقل کرده است به این نکته دلالت می‌کند. همچنین روایات بزرگان از او

۱. اللمعات النبوة، آخوند خراسانی: ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. تعالیک مبسوطه، شیخ محمد اسحاق فیاض: ج ۲، شرح ص ۱۷۰.

و قرار گرفتن او در طریق ابن قولویه در کتاب الکامل نیز به این نکته دلالت می‌کند. پس با توجه به آنچه گفته شد نادرست بودن نظر دوم - که او را ممدوح می‌داند - برای شما آشکار می‌شود، همان‌طور که مجلسی در الوجیزه گفته است؛ بلکه باید گفت او فراتر از این، و ثقه است. صدوق نیز در مشیخه الفقیه او را در میان معتمدین ذکر کرده است... و سایر روایات او نیز به حسن حال و معرفت او دلالت می‌کند...»^۱

شیخ طوسی او را در کتاب رجال خود، در بخش اصحاب امام باقر علیه السلام، صفحه ۱۴۵، شماره ۱۵۸۰ ذکر کرده، و نیز در بخش اصحاب امام صادق علیه السلام، صفحه ۳۰۲، شماره ۴۴۳۳ نیز او را ذکر کرده است.

عبدالحسین شبستری گفته است: «جهنی: مالک بن اعین جهنی، کوفی است. محدث امامی ثقه است، و گفته شده حُسن الحال بوده است. او دارای عقیده نیک، راه‌روش ممدوح، و علمی فراوان بوده است. همچنین گفته شده او از مخالفین بوده است.^۲ او از امام باقر علیه السلام نیز روایت کرده است. او ادیب و شاعر بود، و از شاعران مشهور حجاز محسوب می‌شده، و در کوفه ساکن بوده است. در شعرهایش امام باقر علیه السلام را مدح کرده و بعد از وفات امام صادق علیه السلام برایش مرثیه سروده است. عبدالله بن مسکان، محمد بن ابی‌عمیر، حنان بن سدید و دیگران از او روایت کرده‌اند. او بعد از سال ۱۴۸ ق وفات یافته است.»^۳

۱. مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ به شماره ۱۲۰۷۹.

۲. این‌که گفته شود «مالک جهنی از مخالفان است» بسیار ضعیف است و نباید به آن توجه کرد، به‌خصوص پس از شنیدن روایت‌های تمجیدآمیز درباره او و حُسن رابطه‌اش با ائمه علیهم السلام. به همین دلیل محقق خوبی درباره عقیده او می‌گوید: «در اینکه مالک بن اعین جهنی شیعه و امامی و دارای عقیده نیکویی است نباید شک داشت...» (معجم رجال الحديث: جلد ۱۵، صفحه ۱۶۴)

۳. الفائق في رواة وأصحاب الإمام الصادق علیه السلام، عبدالحسین شبستری: ج ۳، ص ۵، شماره ۲۷۰۵.

نکته سوم:

توثیق افرادی که بعد از «مالک جهنی» در سند روایت قرار دارند، و آن‌ها دو نفر هستند: «حارث بن مغیره» و «اصبع بن نباته»، که هر دو از ثقات بزرگوار هستند، به شرح زیر:

۱. حارث بن مغیره: شیخ نجاشی او را در کتاب رجال خود، صفحه ۱۳۹، شماره ۳۶۱ توثیق کرده و گفته است: «حارث بن مغیره نصری از نصر بن معاویه، بصری، از ابوجعفر امام باقر و امام صادق و امام کاظم و زید بن علی (علیهم السلام) روایت کرده است؛ ثقة است...». برای جزئیات توثیق او به معجم رجال الحديث، محقق خوبی، جلد ۵، صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۵، شماره ۲۵۲۲ مراجعه کنید.

۲. اصبع بن نباته: او از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و از اولیای صالح است. نجاشی درباره‌ی او گفته است: «اصبع بن نباته مجاشعی از خواص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و بعد از آن حضرت عمری طولانی داشت. عهد اشتر و وصیت امیرالمؤمنین به پسرش محمد از او روایت شده است...»^۱ و شیخ طوسی نیز همین را در الفهرست گفته است.^۲

نتیجه‌گیری: این روایت از نظر سند صحیح و معتبر است، و حتی در بیشتر طبقات سندش مشهور است، و حتی می‌توان گفت در برخی طبقات متواتر نیز هست؛ علاوه بر این در معتبرترین کتاب‌ها نقل شده است، و از مجموع این‌ها نمی‌توان درباره‌ی صحت آن شک و تردید روا داشت؛ و کسی که شک کند در حقیقت به دنبال عصایی است تا لنگی خود را پنهان کند.

۱. رجال نجاشی: ص ۸، شماره ۵.

۲. الفهرست: ص ۸۵، شماره ۱۱۹.

تحقیق متن روایت دربارهٔ لفظ:

«من ظهر الحادي عشر من ولدي»

وقتی کسی به سخنان پیروان فقهای آخرالزمان (این نیمه‌آموختگان)^۱ گوش می‌دهد می‌بیند آن‌ها انصار امام مهدی (علیه السلام) را متهم می‌کنند به این که این روایت را با این لفظ از خودشان ساخته‌اند و به این لفظ در هیچ اصل یا منبعی وجود ندارد. این مرضی که این افراد به آن مبتلا هستند در نتیجهٔ حسادت و کینه‌ای است که شرافت خصومت را از آن‌ها گرفته است؛ اما وقتی خواننده به منابع مراجعه و در آن‌ها تحقیق کند می‌بیند بیشترین و مهم‌ترین منابع، این روایت را با لفظ «من ظهر الحادي عشر من ولدي: از نسل یازدهمین فرزندم» ذکر کرده‌اند. نه با لفظ «من ظهري الحادي عشر من ولدي: از نسل من، یازدهمین فرزندم»؛ و برخی منابع به هر دو لفظ اشاره کرده‌اند. به این ترتیب مقدار تدلیس و فریب‌کاری که پیروان فقهای آخرالزمان به آن دامن زده‌اند برای خوانندهٔ منصف آشکار می‌شود.

منابعی که این روایت در آن‌ها با لفظ «من ظهر» آمده است، عبارت‌اند از:

۱. کافی شیخ کلینی، که روایت در آنجا به این صورت آمده است: "من ظهر [ي]: از نسل [من]؛" یعنی حرف "ی" داخل پرانتز قرار دارد که نشان می‌دهد در برخی نسخه‌های کتاب کافی حرف "ی" وجود ندارد، و فقط عبارت "من ظهر: از نسل" بوده است. حتی علامه مجلسی در کتاب خود "مرآة العقول" - که شرحی بر کتاب کافی است - تصریح کرده این روایت در بیشتر نسخه‌ها - یعنی بیشتر نسخه‌های کافی - با لفظ "ظهر" آمده است.^۲

این روایت را با این لفظ «من ظهر [ي]: از نسل [من]» در چاپ کتابخانه اسلامی،

۱. أنصاف المتعلمين.

۲. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج ۴، ص ۴۳.

تهران، ۱۳۸۸ق، با تصحیح شیخ نجم‌الدین آملی و با مقدمه و شرح علی‌اکبر غفاری، جلد اول، صفحه ۲۷۳ مشاهده می‌کنیم؛ و در چاپ‌های جدیدتر، پرازنزها حذف شده‌اند که این اقدام برخلاف امانت‌داری علمی است که هر محقق یا ناظر چاپ کتاب‌های حدیث باید رعایت کند.

از جمله شواهد دیگری که بیانگر وجود این عبارت در نسخه‌های علمی از دوران بسیار دور است گفته‌های ملا محمد صالح مازندرانی - متوفای ۱۰۸۱ق - در شرح اصول کافی: جلد ۶، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶ است؛ زیرا او روایت را از کتاب کافی این‌گونه نقل کرده است: «اما من در اندیشه مولودی بودم که از نسل [من] یازدهمین فرزندم است؛ او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده است.»

و صاحب شرح اصول کافی (رحمه الله) در سال ۱۰۸۰ق وفات یافته، و این به ما نشان می‌دهد این لفظ بیش از ۳۵۰ سال پیش در نسخه‌های خطی کافی موجود بوده است و چیزی نیست که امروز متولد شده باشد، به آن صورتی که برخی از افراد سودجو می‌خواهند وانمود کنند.

۲. الاختصاص، شیخ مفید، متوفای ۴۱۳ق، صفحه ۲۰۹.

۳. غیبت، شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰ق، صفحات ۱۶۴ تا ۱۶۶، حدیث ۱۲۷، و صفحه ۳۳۶ حدیث ۲۸۲ به‌طور خلاصه.

۴. دلائل الامامة، محمدبن جریر طبری (شیعی)، از علمای قرن پنجم هجری، صفحات ۵۲۹ و ۵۳۰، حدیث ۵۰۴.

۵. الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیعی، متوفای ۳۳۴ق، باب ۱۴، صفحه ۳۶۲.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، متوفای ۳۸۱ق، جلد ۱، باب ۲۶، حدیث ۱، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴، مطابق با چاپ‌های زیر:

أ. مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق، ۲۰۰۴م، تصحیح و مقدمه و حاشیه علامه شیخ حسین اعلمی، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴.

- ب. دار ذوالقربی / ایران / چاپ اول / ۱۴۲۸ ق.
- ج. انتشارات طلیعه نور / ایران / چاپ اول / ۱۴۲۵ ق.
- د. انتشارات طلیعه نور / ایران / چاپ سوم / ۱۴۲۹ ق.

بله، این روایت با لفظ «من ظهري: از نسل من» در چاپ مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، با تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ ق آمده است. حداقل چیزی که با تکیه بر چاپ‌هایی که روایت را با لفظ «من ظهر» آورده‌اند می‌توان گفت این است که این چاپ‌ها ممکن است براساس نسخه‌ها یا نسخه‌ای خطی باشد که روایت در آن‌ها با این لفظ آمده است.

اما منابعی که روایت را با لفظ «من ظهري» آورده‌اند عبارت‌اند از:

- ۱. الإمامة والتبصرة، ابن بابويه القمی.
- ۲. کفایة الأثر، علی بن محمد بن محمد بن علی خزاز رازی.
- ۳. غیبت، شیخ نعمانی.
- ۴. کمال الدین، طبق چاپ تصحیح‌شده توسط علی اکبر الغفاری.

ابتدا باید به دو نکته مهم اشاره‌ای داشته باشیم:

اول: در خصوص کتاب «کفایة الأثر»: درباره مؤلف آن اختلاف نظر وجود دارد و این نظرات را می‌توان در سخنان ابوالمعالی محمد بن محمد ابراهیم کلیاسی در الرسائل الرجالية، جلد ۳، صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸، فایده چهارم مشاهده کرد، آنجا که او گفته است:

«درباره صاحب "کفایة الاثر": در خصوص صاحب "کفایة الاثر في نصوص على الأئمة الاثني عشر" اختلاف نظر وجود دارد. این کتاب را علامه مجلسی در بحار به علی بن محمد بن علی خزاز نسبت داده است ... و برخی آن را به صدوق نسبت داده‌اند. برخی دیگر آن را به قمی‌ها نسبت داده‌اند؛ و شاید نسبت دادن آن به شیخ مفید از علامه مجلسی نقل شده باشد...»

دوم: درخصوص کتاب الإمامة والتبصرة: با وجود این که پدر شیخ صدوق -علی بن حسین بن بابویه- کتابی به نام «الإمامة والتبصرة من الحيرة» داشته، اما اختلاف نظر وجود دارد که آیا این کتاب همان کتاب موجود است، یا آن کتاب گم شده یا از بین رفته، و مؤلف کتاب موجود ناشناس است؟

میرزای نوری درباره‌ی این که کتاب «الإمامة والتبصرة» موجود نزد علامه مجلسی، همان کتاب علی بن حسین بن بابویه بوده ابراز تردید کرده و گفته است:

«... و ما به این کتاب دسترسی نداشتیم و تعداد زیادی از احادیث آن را به واسطه‌ی بحار نقل کرده و به تبعیت از علامه مجلسی آن را به ابوالحسن علی نسبت داده‌ایم، اما در درون من شک و شبهه‌ای وجود دارد؛ با این که نجاشی و شیخ و ابن شهر آشوب این کتاب را از تألیفات او دانسته‌اند، اما درباره‌ی این که آنچه نزد او بوده همان کتاب مؤلف بوده است شک و تردید وجود دارد؛ زیرا او در این کتاب از ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری -که از مشایخ مفید است- و سیدین، و از حسن بن حمزه علوی -که او نیز از مشایخ مفید است- و غضائری، و ابن عبدون، و از احمد بن علی از محمد بن حسن -که به نظر می‌رسد ابن ولید باشد- از محمد بن حسن صفار، و از سهل بن احمد دیباجی از محمد بن محمد اشعث روایت می‌کند، و نیز دیگرانی که با طبقه او مطابقت ندارند، حتی اگر بتوان در برخی موارد توجیهاتی ارائه داد، اما ملاحظه‌ی تمامی این‌ها ظن قوی به عدم تطابق با او را به وجود می‌آورد؛ و خدا داناست.»^۱

آقا بزرگ تهرانی در الذریعة با قطعیت بیان کرده کتابی که اکنون موجود است تألیف علی بن حسین بن بابویه نیست. متن کلام او به این شرح است:

«الإمامة والتبصرة من الحيرة» به برخی قدمای اصحاب معاصر شیخ صدوق تعلق دارد. نسخه‌ای از آن نزد علامه مجلسی موجود بوده، و از منابع بحار الانوار بوده است، و علامه از آن نقل می‌کرد. این کتاب نزد شیخ ما -علامه نوری- نبود. بنابراین او در ابتدای خاتمة

المستدرک به صراحت بیان کرده از این کتاب، با واسطه نقل کرده است. علامه مجلسی در جلد‌های شانزدهم و هفدهم بحارالانوار بسیار از آن نقل کرده و آن را به ابوالحسن علی بن حسین پدر صدوق - نسبت داده است که پیش‌تر نجاشی نیز کتاب الإمامة والتبصرة را به او نسبت داده بود؛ اما با مراجعه به سند روایت‌های این کتاب که علامه مجلسی در بحارالانوار از آن نقل کرده، این یقین حاصل می‌شود که این کتاب از پدر صدوق نیست؛ زیرا مؤلف آن از ابومحمد هارون بن موسی تلکبری که در سال ۳۸۵ درگذشته، و از ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی که در سال ۳۸۷ درگذشته، و از حسن بن حمزه علوی و سهل بن احمد دیباجی که بعد از سال ۳۷۰ درگذشته، و از احمد بن علی که از محمد بن حسن بن ولید که در سال ۳۴۳ درگذشته است روایت می‌کند. چگونه ممکن است کسی که از این مشایخ متأخر روایت می‌کند، پدر صدوق باشد در حالی که او در سال ۳۲۹ درگذشته است؟ هرچند روایت عصر متقدم در احادیث متأخر ما وجود دارد، اما این از آن دسته نیست، به گواهی این که شیخ صدوق با وجود آن که در تمام تألیفاتش بسیار از پدرش روایت نقل می‌کند بلکه بیشتر روایات او در آن تألیفات بسیار، از پدرش بوده است. اما در اینجا چنین نکرده است. او حتی یک روایت هم از پدرش از هیچ‌یک از این مشایخی که پیش‌تر نامشان گذشت و مؤلف کتاب «الإمامة والتبصرة» غالباً از آنان در این کتاب روایت می‌کند، نقل نکرده است.»^۱

اما آقا بزرگ تهرانی درباره کتاب «الإمامة والتبصرة» نوشته علی بن حسین بن بابویه گفته است:

«الإمامة والتبصرة من الحيرة: متعلق به صدوق اول، شیخ ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است که در سال ۳۲۹ ق یعنی سال پراکنده شدن ستارگان^۲ - درگذشت. نجاشی شرح حال او را نوشته و تصنیفاتش را برشمرده، و این کتاب نیز از جمله

۱. الذریعة: ج ۲، ص ۳۴۲، شماره ۱۳۶۱.

۲. تنائر النجوم.

آن‌هاست؛ و نیز نامه‌ای به پسرش - که به "شرايع" معروف است - و اصحاب به آن تکیه، و در صورت نبود نصوص به آن مراجعه می‌کنند و تا امروز نیز موجود است. اما کتاب الإمامة، ما به آن دست نیافته‌ایم، و با آنچه در بحار الانوار از آن نقل می‌کند متفاوت است.^۱

بعد از آنچه تقدیم شد می‌توانیم ترجیح لفظ «من ظهر» را بر «من ظهري» از طریق نکات زیر بیان کنیم:

نکته اول:

وجود لفظ «من ظهر» در کتاب‌های کافی، الاختصاص نوشته‌ی شیخ مفید، غیبت شیخ طوسی - در دو جا، و دلائل الإمامة نوشته‌ی محمد بن جریر طبری (شیعی) قطعی است^۲ و تمامی این منابع از معتبرترین و مشهورترین کتاب‌ها هستند؛ علاوه بر این‌ها کتاب «الهدایة الكبرى» نوشته‌ی خصیبی نیز این لفظ را دارد. بنابراین منابع به پنج کتاب می‌رسد. همچنین باید کتاب «کمال الدین» را نیز براساس بیشتر چاپ‌ها - به این فهرست اضافه کنیم.

اما لفظ «من ظهري» در هیچ منبع معتبر مشهوری که از اعتبار و شهرتی مثل غیبت طوسی، الاختصاص و دلائل الإمامة و کافی برخوردار باشد نیامده است، به جز کتاب غیبت نوشته‌ی شیخ نعمانی و کمال الدین نوشته‌ی صدوق، البته اگر بپذیریم همه‌ی نسخه‌های آن بر لفظ «من ظهري» اتفاق دارند.

۱. الذریعة: ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۲، شماره ۱۳۶۰.

۲. علامه مجلسی در بحار الانوار، جلد ۱، صفحات ۳۹ و ۴۰ گفته است: «کتاب دلائل الإمامة از کتاب‌های معتبر و مشهور است که بیشتر کسانی که پس از آن آمدند مثل سیدین طائوس و دیگران - از آن استفاده کرده‌اند. ما نسخه‌ای قدیمی و تصحیح شده از آن را در کتابخانه مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یافتیم. مؤلف آن از راویان ثقه و معتبر امامیه است، و همان ابن جریر تاریخ‌نویس مخالف (اهل سنت) نیست. نجاشی رحمته الله گفته است: محمد بن جریر بن رستم طبری آملی ابوجعفر، یکی از بزرگان ما، عالم بزرگ و خوش‌سخن و ثقه در حدیث است. او کتابی به نام "المسترشد فی دلائل الإمامة" دارد. احمد بن علی بن نوح، از حسن بن حمزه طبری نقل کرده است، گفت: محمد بن جریر بن رستم این کتاب و سایر کتاب‌هایش را برای ما روایت کرده است.»

اما درباره کتاب «الإمامة والتبصرة» تردید میرزای نوری در نسبت دادن آن به ابن بابویه پیش تر آمد و آقا بزرگ تهرانی نیز با قطعیت چنین گفته و این که مؤلف این کتاب نامعلوم است. بنابراین حتی اگر این کتاب را نفی نکنیم، به مرتبه و اعتبار کتاب غیبت شیخ طوسی نمی رسد.

اما کتاب «کفایة الأثر» نوشته خزاز، پیش تر گفته شد درباره نویسنده این کتاب نیز اختلاف نظر وجود دارد، و این کتاب به صدوق یا مفید یا یکی از قمی ها نسبت داده شده است؛ و در صورت پذیرفتن نظر آخر، مؤلف آن ناشناخته خواهد بود و به همین دلیل این کتاب نیز به درجه اعتبار کتاب های معتبر طبقه اول - همچون غیبت شیخ طوسی - نمی رسد.

به علاوه درباره دو کتاب «الإمامة والتبصرة» و «کفایة الأثر» باید گفت احتمال دست بردن نسخه برداران یا محققان در متن این دو کتاب و این که نسخه های خطی آنها بر لفظ «ظهري: پشت من، نسل من» متفق القول باشند وجود دارد. ممکن است برخی نسخه ها یا همه آنها با لفظ «ظهر» بوده باشند، اما نسخه بردارها یا محققان به گمان این که حرف «ياء» افتاده است آن را افزوده باشند ... و ترجیح این حالت را در بررسی لفظ روایت در کتاب های غیبت شیخ نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق بیشتر توضیح خواهیم داد.

با توجه به وجود تردید در لفظ کتاب «کمال الدین» تا زمانی که خلاف آن ثابت نشود، روشن می شود لفظ «من ظهري» در هیچ منبع معتبر مشهوری - که در حد کتاب غیبت طوسی معتبر باشد - نیامده است، به جز در کتاب غیبت نعمانی، و خواهیم دید نعمانی این روایت را از شیخ کلینی نقل کرده است، و در نتیجه لفظ روایت مشکوک و نامعین خواهد بود.

حتی اگر کوتاه بیاوریم و بپذیریم همه نسخه های «کمال الدین» بر لفظ «من ظهري» اتفاق نظر داشته باشند، اما این لفظ در دو منبع طبقه اول آمده است در حالی که لفظ «من ظهر» در چهار منبع معتبر مشهور - یعنی غیبت شیخ طوسی، الاختصاص مفید، دلائل الإمامة طبری و کافی کلینی در بیشتر نسخه هایش - آمده است و کتاب «الهدایة الکبری» نوشته خصیبی نیز به این فهرست افزوده می شود.

حال به نظر شما از این جهت کدام یک قوی تر و معتبر تر خواهد بود؟

آیا کسی که می‌گوید انصار امام مهدی این روایت را جعل کرده‌اند شایسته نیست به‌عنوان دروغ‌گو توصیف شود؟

نکته دوم:

درک غالب این است که اسم مهدی در آخرالزمان فقط به حجت محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) تعلق دارد و هیچ مصداق دیگری بر این اسم یا صفت منطبق نمی‌شود؛ از این رو وقتی روایتی می‌آید که بر محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) منطبق نمی‌شود ممکن است - اگر ممکن باشد - در معرض تحریف قرار گیرد، به این بهانه که قطعاً و یقیناً تصحیف رخ داده، و این به دلیل درک غالب نویسنده یا مؤلف است. چه بسا تحریف با حُسن نیت انجام شود، اما در هر صورت مخالف امانت‌داری علمی است.

در خصوص روایتی که ما در حال بررسی‌اش هستیم: «تَفَكَّرْتُ فِي مَوْلُودِ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِي» «درباره‌ی مولودی فکر می‌کردم که از نسل یازدهمین فرزند من است»، به دلیل فهم نه‌آیدنده‌شده در ذهن نویسندگان یا نسخه‌برداران، آن‌ها این روایت را مخالف روایات دیگر دانسته و فکر کرده‌اند حرف «یاء» از کلمه «ظهر» جا افتاده است؛ زیرا بدون حرف «یاء» این روایت به شخصی از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) منطبق می‌شود و احتمال جا افتادن حرف «یاء» از کلمه «ظهر» نیز وجود دارد و به همین دلیل بوده است که برخی نویسندگان یا نسخه‌بردارها آن را به این صورت «ظهر [ي]» بین دو قلاب قرار داده‌اند، و برخی دیگر شاید به دلیل اطمینان داشتن از صحت «ظهري» کلمه را بدون قلاب نوشته‌اند، در حالی که گروه سوم این کلمه را به همان شکل «ظهر» رها کرده و اصلاً تغییرش نداده‌اند.

و این سخن، اگر قطعاً همان معنای صحیح نباشد، دستِ کم احتمالی است که می‌تواند توجیهی برای تحریف کلمه، یا افزودن حرف «یاء» به آن در داخل قلاب باشد. در حالی که درباره‌ی کلمه با لفظ «ظهر»، هیچ احتمال و توجیهی برای تحریف آن وجود ندارد؛ زیرا کسی که قصد تحریف یا اصلاح دارد، چنین کاری را انجام می‌دهد تا لفظ را براساس فهم نویسنده یا نسخه‌بردار به معنای درست خود بازگرداند، نه این که برعکس عمل کند.

پس از این‌که ما در چندین تحقیق و بررسی ثابت کردیم صفت یا اسم «مهدی» در آخرالزمان فقط به امام محمدبن حسن عسکری منحصر نمی‌شود، بلکه مهدی اول یعنی احمد- از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) را نیز شامل می‌شود- که زمینه‌سازی برای پدرش است و نقش بسیار بزرگی پیش از قیام پدرش- امام مهدی (علیه السلام)- بر عهده دارد و درباره آن صحبت خواهیم کرد- هیچ نیازی به تلاش برای تفسیر یا تحریف یا اصلاح این روایت وجود نخواهد داشت.

بنابراین می‌توانیم بگوییم این روایت- در اصل- با لفظ «ظهر» بوده و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم- برای تطابق با فهم و باور نویسندگان یا نسخه‌بردارها تغییر کرده است، چه این تغییر در نسخه‌های خطی رخ داده باشد و چه در نسخه‌های چاپی؛ زیرا نسخه‌های خطی، یا به دست خود مؤلفانشان نوشته شده‌اند یا به دست نویسندگان این مؤلف‌ها و با نظارت آن‌ها، که در این صورت وقوع تغییر نادر و حتی تقریباً نشدنی است، یا در نسخه‌هایی که برگرفته از نسخه‌های اصلی هستند رخ می‌دهند که اکثر تغییرات در این حالت رخ می‌دهد، بلکه بیشتر نسخه‌هایی که اکنون در دسترس ماست معمولاً با چند واسطه میان نسخه اصلی و نسخه‌های خطی موجود امروز نقل شده‌اند، و تغییر در آن‌ها- چه از جانب مؤلف کتاب بوده باشد و چه از سوی کسانی که از نسخه اصلی نسخه‌برداری کرده‌اند- ممکن است رخ داده باشد. اما در خصوص نسخه‌های چاپی باید گفت باب اصلاح و تصرف را به‌طور کامل به روی محققان و مصححان گشوده‌اند.

بنابراین حتی منابعی که این روایت را با لفظ «ظهري» نقل کرده‌اند مثل کتاب غیبت نعمانی، یا کتاب کافی که حرف «یاء» را به‌صورت «ظهر[ی]» بین دو قلاب قرار داده است- ما اطمینان داریم یا دست‌کم احتمال می‌دهیم حرف «یاء» توسط نویسندگان یا نسخه‌بردارها به آن‌ها اضافه شده است، با این تصور که حرف یاء جا افتاده، چرا که مخالف باور و فهم آن‌ها بوده است.

نکته سوم:

پس از این که روشن شد توجیه یا انگیزه‌ای برای افزودن حرف «یاء» به کلمه «ظهر» وجود دارد و هیچ دلیل یا توجیهی برای حذف «یاء» و تحریف این کلمه وجود ندارد ما حق داریم حتی در نسخه‌های منابعی که اکنون وجود دارد نیز شک کنیم که آیا این‌ها با نسخه‌های اصلی مطابقت دارند یا خیر؟

در خصوص غیبت شیخ نعمانی، نسخه اصلی مفقود است و نسخه‌های خطی موجود در حال حاضر همان‌طور که فارس حسون از علی اکبر غفاری نقل کرده است عبارت‌اند از:

۱. نسخه کتابخانه ملک در تهران، نوشته شده در تاریخ ۱۰۷۷ ق.
۲. نسخه دوم در کتابخانه ملک، نوشته شده در حدود قرن دهم هجری قمری.
۳. نسخه کتابخانه رضوی، نوشته شده در تاریخ ۵۷۷ ق.
۴. نسخه میرزای نوری، نوشته شده در تاریخ ۱۲۸۹ ق.

به این ترتیب متوجه می‌شویم نسخه چاپی فعلی موجود در بازار، به‌طور مستقیم از نسخه اصلی گرفته نشده، بلکه به واسطه یک یا چند نسخه تهیه شده است، و حتی به نظر می‌رسد نسخه اصلی، از بین رفته و گم شده، و در حال حاضر اثری از آن باقی نمانده است. قدیمی‌ترین نسخه خطی موجود در حال حاضر در تاریخ «۵۷۷ ق» نوشته شده، یعنی ۲۱۷ سال پس از وفات شیخ نعمانی مؤلف کتاب غیبت؛ زیرا شیخ نعمانی حدوداً در سال «۳۶۰ ق» وفات یافته است.

ممکن است حرف «یاء» توسط کسانی که از نسخه اصلی نسخه‌برداری کرده‌اند به کلمه «ظهر» اضافه شده باشد، با این تصور که این حرف از نسخه اصلی جا افتاده است، و شاید این تغییر برای بستن راه اشکال‌گیرندگان انجام شده باشد؛ و این احتمالی است که نمی‌توان آن را رد کرد مگر با مراجعه به نسخه اصلی کتاب غیبت نعمانی.

ما حتی نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم همه نسخه‌های موجود فعلی بر لفظ «ظهري»

توافق دارند؛ ممکن است برخی نسخه‌ها یا یکی از آن‌ها با لفظ «ظهر» بوده باشد، و محققان و تصحیح‌کنندگان به آن توجه نکرده باشند، و این درحالی است که آن‌ها تصریح کرده‌اند به منظور انجام تصحیحات، در متن کتاب دخل و تصرف کرده‌اند.

توضیح علی‌اکبر غفاری برای این حدیث در حاشیه کتاب غیبت نعمانی، صفحه ۶۱، حاشیه شماره ۳ این نکته را تأیید می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«در برخی نسخه‌های این حدیث "یکون من ظهر الحادي عشر من ولدي" نیاز به توجیه و تفسیر دارد، به‌طوری که گفته می‌شود "من ولدي" توصیف "مولود" است، و "ظهر الحادی عشر" به معنای امام یازدهم است.»

نکته مهم این است که نعمانی این روایت را از محمدبن یعقوب کلینی نقل کرده، و پیش‌تر گفته شد روایت در بیشتر نسخه‌های کتاب کافی کلینی با لفظ «ظهر» و بدون حرف «یاء» در انتهای آن آمده است؛ و این نکته‌ای است که لفظ «ظهري» را در کتاب غیبت نعمانی تضعیف می‌کند؛ زیرا با اصل خودش مخالفت دارد؛ چراکه نعمانی آن را از کلینی با همان سند کلینی از اصبع‌بن نباته روایت کرده است. پس اگر اصل روایت بین دو لفظ متفاوت است یا بیشتر نسخه‌ها با لفظ «ظهر» هستند، در این صورت همان‌طور که از اصل روایت نقل شده است. ممکن است حرف «یاء» در کتاب غیبت نعمانی به لفظ «ظهر» اضافه شده باشد، چه این افزودن در نسخه‌های خطی صورت گرفته باشد و چه در نسخه‌های چاپی. بنابراین کمترین چیزی که درباره آنچه اکنون در غیبت نعمانی موجود است می‌توان گفت مشکوک بودن آن است؛ زیرا با بیشتر نسخه‌های کافی - که نعمانی در کتاب خود از آن نقل کرده است - مخالفت دارد.

درباره کتاب «کمال الدین» نیز می‌توان همان سخنی را که درباره «غیبت نعمانی» گفتیم بیان کرد. نسخه اصلی این کتاب نیز گم شده و چندین نسخه خطی با تاریخ‌های مختلف موجود است که علی‌اکبر غفاری در مقدمه تحقیق خود برای این کتاب ذکر کرده است؛ و این نسخه‌ها عبارت‌اند از:

۱. نسخه‌ای توسط ابوطالب محمد بن هاشم بن عبدالله الفتال، به تاریخ ۱۰۸۱ ق.
۲. نسخه‌ای توسط ابراهیم بن محمد حسینی، به تاریخ ۹۶۰ ق.
۳. نسخه‌ای توسط فضل‌الله بن حسین نائینی، به تاریخ ۱۰۷۸ ق.
۴. نسخه‌ای توسط ابن‌صفی‌الدین محمد احمد حسینی قمی، به تاریخ ۱۰۹۰ ق.
۵. نسخه‌ای با نویسنده و تاریخ نامعلوم.
۶. نسخه‌ای با نویسنده نامعلوم، به تاریخ ۱۰۶۹ ق.
۷. نسخه‌ای توسط محمد کاظم بن محمد معصوم أنجو حسینی، به تاریخ ۱۰۵۴ ق.

قدیمی‌ترین نسخه خطی کمال‌الدین در سال ۹۶۰ ق نوشته شده، یعنی ۵۷۹ سال پس از وفات شیخ صدوق که در سال ۳۸۱ ق وفات یافته است.

چند نکته:

اول: این‌که علی‌اکبر غفاری «هفت» نسخه را ذکر کرده به معنای محدود کردن نسخه‌های کتاب کمال‌الدین فقط به همین تعداد نیست، بلکه ممکن است نسخه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که او به آن‌ها دسترسی نداشته یا آن‌ها را مدنظر نداشته است. این نکته دربارهٔ نسخه‌های کتاب غیبت نعمانی نیز صدق می‌کند.

دوم: همهٔ این نسخه‌ها از نسخه‌های دیگر نسخه‌برداری شده‌اند و آن‌ها نیز از نسخه‌های دیگر، و این روند تا نسخه اصلی ادامه یافته است؛ و این نسخه‌برداری‌ها و نقل‌ها ممکن است با توجه به فهم نسخه‌بردار- تغییر و تحریف و تصحیح را به دنبال داشته باشد.

سوم: حتی دربارهٔ این نسخه‌های هفت‌گانه‌ای که علی‌اکبر غفاری ذکر کرده است، ما دلیلی در دست نداریم که همهٔ آن‌ها بر لفظ «ظهري» توافق داشته باشند، و ممکن است برخی یا یکی از نسخه‌ها با لفظ «ظهر» بوده و محقق به آن‌ها توجه نکرده باشد؛ زیرا او آن را نادرست دیده یا تصور کرده حرف «یاء» از آن ساقط شده و او آن را افزوده است؛ و هرکسی این نکته را انکار می‌کند باید خلاف آن را ثابت کند و همهٔ نسخه‌های خطی را ارائه دهد؛ زیرا

ما اکنون نمی‌توانیم به آن‌ها دسترسی داشته باشیم.

چهارم: شاهدی که نکته سوم را تأیید می‌کند تصحیح و اصلاحات بسیاری است که علی‌اکبر غفاری روی متن کتاب انجام داده است. در اینجا متن سخن او را می‌آوریم:

«... بدان ابتدا متن آن را با نسخه‌های اول و چهارم و پنجم مقایسه کردم، و سپس آن را با نسخه چاپی مذکور - که پس از چاپ با تلاش برخی فُضلاً با نسخه خطی مقابله شده بود- مقایسه کردم. سپس موارد اختلاف را با سایر نسخه‌ها بررسی کردم. بارها به چاپ جدید بحار نیز مراجعه کردم. تلاش کردم آن را کامل و درست به همان صورتی که در این اصول بوده است منتشر کنم؛ اما نسخه‌های چاپی قبلی -چه چاپ سنگی و چه دست‌نویس، چه ترجمه‌شده و چه ترجمه‌نشده- پر از خطاها و تحریفات و جا افتادن‌های بسیار بوده است و به هیچ‌کدام اعتماد ندارم ... اما "تصحیح کتاب" ضرورتی است که نیازی به توضیح ندارد، و با مشاهده و مقایسه معلوم می‌شود. خواننده عزیز نباید تلاش بنده را در تصحیح آن کم‌ارزش بداند؛ خدا می‌داند چقدر در جهت اصلاح آن تلاش کردم و چه مشقت‌هایی در بازگرداندن اشتباهات به حالت صحیحش داشتم؛ و اگر اشتباهی دیدید به سرعت حقیر را ملامت نکنید؛ زیرا در اصلاح آن نهایت تلاش خود را به کار بسته‌ام، اما اشتباهات چاپی از هیچ‌کس دور نمی‌ماند. کافی است یک صفحه از این چاپ را با چاپ‌های قبلی مقایسه کنید تا حقیقت را بفهمید و مشقت‌هایی را که متحمل شدم درک کنید.»^۱

چه‌بسا افزودن حرف «یاء» از اجتهادات محقق، یا ترجیح برخی نسخه‌ها بر برخی دیگر بوده باشد؛ زیرا محقق -یا توجه به فهم خود- اطمینان یافته حرف «یاء» از کلمه ساقط شده و صحیح آن «ظهري» بوده است تا روایت به‌طور خاص بر امام مهدی علیه السلام منطبق گردد.

اگر گفته شود: دلیل برای این‌که این لفظ در تمام نسخه‌های خطی «کمال الدین» به صورت «ظهري» آمده این است که محقق علی‌اکبر غفاری به لفظ «ظهر» در حاشیه اشاره

نکرده یا حرف «یاء» را بین دو قلاب در متن قرار نداده است، و در نتیجه چون او چنین نکرده، پس لفظ «ظهر» در هیچ‌یک از نسخه‌های «کمال الدین» وجود ندارد.

می‌گوییم: غفاری این کار را در تصحیح کتاب «کافی» با همین روایت انجام داده، به‌طوری که در چاپ کتابخانه اسلامی، تهران، سال ۱۳۸۸ق، روایت به این صورت آمده است: «ظهر[ی]»، و مولی محمد صالح مازندرانی نیز در شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۵۵ و ۲۵۶، این روایت را از کتاب کافی این‌گونه نقل کرده است: «ولکنی تفکرت فی مولود یکون من ظهر[ی] الحادی عشر من ولدی، هو المهدی یملأ الأرض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً.» و این نشان می‌دهد در برخی نسخه‌های کافی به این صورت آمده یا اساساً بدون حرف «یاء» بوده است. حتی مجلسی در «مرآة العقول» بیان کرده در بیشتر نسخه‌ها لفظ «ظهر» آمده است.

اما غفاری قلاب را حذف و روایت را در کتاب کافی به این صورت ثبت کرده است: «ظهري»، و اشاره نکرده حرف «یاء» در برخی نسخه‌ها وجود نداشته است. به کتاب کافی، تصحیح غفاری، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق، ج ۱، باب فی غیبت، ح ۷، ص ۳۳۸ مراجعه کنید.

حال شخصیتی که چنین کاری در تصحیح کتاب کافی انجام داده، چرا احتمال می‌دهید این کار را در تصحیح کتاب کمال الدین انجام نداده باشد؟

پنجم: بنده به چهار نسخه چایی از کمال الدین دسترسی پیدا کردم که همان‌طور که قبلاً ذکر شد همه با لفظ «ظهر» بودند. شاید این نسخه‌ها براساس نسخه‌های خطی با این لفظ بوده‌اند، و تنها نسخه‌ای که با لفظ «ظهري» پیدا شد نسخه‌ای بود که توسط غفاری تصحیح شده بود.

به‌هرحال مادام که به‌دلیل وجود انگیزه تحریف یا تغییر- در اثبات حرف «یاء» در کلمه «ظهري» تردید وجود دارد باید این شک و تردید با دلیل قطعی برطرف شود، در غیر این صورت به لفظی که هیچ شک و تردیدی درباره‌اش نیست یعنی «ظهر» بسنده می‌شود؛ و دلیل قاطع

بدون اثبات بسیار دشوار است؛ زیرا حتی اگر نسخه‌های اصلی خطی کتاب‌های غیبت نعمانی و کمال الدین و... را پیدا کنیم، باز هم همان‌طور که قبلاً گفته شد، احتمال تغییر در آن‌ها وجود دارد. حتی اگر کوتاه بیاییم و از این نکته چشم‌پوشی کنیم، یافتن نسخه‌های اصلی ممکن نیست؛ زیرا نسخه‌هایی که اکنون وجود دارند پس از سپری شدن مدت‌زمان طولانی از وفات نویسندگان این کتاب‌ها نوشته شده‌اند و احتمال تغییر در آن‌ها افزایش می‌یابد.

دست‌کم می‌توان گفت: لفظ «ظهر» معتبرتر از لفظ «ظهري» است، به دلیل وجود آن در بیشترین و معتبرترین کتاب‌ها و برخلاف لفظ «ظهري»- نبود انگیزه‌ای برای تحریف آن.

بررسی متن روایت

۱. این فرمایش: «ولكني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي» «اما من درباره فرزندی فکر می‌کردم که از نسل یازدهمین فرزندم خواهد بود.»

پنهان نیست این سخنی روشن و حتی صریح است درباره این که منظور، فردی از نسل یازدهمین فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. یازدهمین نفر از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ائمه، امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) است، و مولودی که از نسل آن حضرت (علیه السلام) یا از فرزندانش است باید غیر از امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) باشد، و این همان شخصیتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اش فکر می‌کرده است.

این فرمایش ایشان (علیه السلام): «از فرزندانم»، واضح است توصیفی برای «یازدهمین» است و منظور از «نسل یازدهم» یعنی امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام). بنابراین معنای سخن چنین می‌شود: «اما من به مولودی فکر می‌کردم که از نسل امام یازدهم از فرزندانم خواهد بود.» و معنی آن واضح و روشن است و نیازی به تأویل ندارد.

کسانی که سعی کرده‌اند این روایت را به وجه دور از واقع تأویل کنند یا به جای لفظ «ظهر» از لفظ «ظهري» استفاده کرده‌اند، به این دلیل چنین کاری انجام داده‌اند که از نظرشان وجود مهدی دیگری غیر از امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) در عصر ظهور مقدس روشن نبوده است. آن‌ها تصور کرده‌اند اگر معنای روایت را براساس ظاهرش بپذیرند در این صورت این روایت به شخصی که وجود ندارد دلالت خواهد کرد، و در نتیجه این روایت را محل اشکالی برای امامت محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) و این که ایشان (علیه السلام) همان مهدی موعودی است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است دیده‌اند.

اما حقیقت این است که چنین اشکالی به این روایت وارد نیست، به خصوص با توجه به چند روایت دیگر که روشن می‌کند مهدی دیگری از نسل امام مهدی (علیه السلام) ظهور خواهد کرد و قبل از قیام مقدس پدرش، زمینه ظهور را برایش مهیا خواهد کرد. بنده این موضوع را به

تفصیل در کتاب «پژوهشی درباره‌ی شخصیت یمانی موعود» و «چهل حدیث درباره‌ی مهدیون و ذریه‌ی قائم (علیه السلام)» بررسی کرده‌ام؛ و در اینجا چند شاهد را به اختصار ذکر می‌کنم. کسی که خواهان جزئیات بیشتری است می‌تواند به منابع مذکور مراجعه کند.

شاهد اول:

آنچه در وصیت مقدس رسول خدا (ص) در شب وفاتش در توصیف وصی امام مهدی (علیه السلام) (احمد) آمده است: «... پس وقتی وفات او فرا رسید یعنی امام مهدی (علیه السلام) آن را به فرزندش نخستین مقربین تسلیم کند که سه اسم دارد: اسمی مانند اسم من، و اسم پدرم که عبدالله و احمد است، و اسم سوم مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»^۱

این فرمایش: «او اولین مؤمنان است» نمی‌تواند معنای قابل قبولی داشته باشد جز این که او اولین مؤمن و تصدیق‌کننده‌ی امام مهدی (علیه السلام) در آغاز ظهورش، و اولین انصار و یارانش باشد؛ زیرا پیش از او عده‌ی بسیاری به ایمان داشتن به خداوند متعال و انبیا و امامان، و به‌خصوص اعتقاد به امامت امام مهدی (علیه السلام) به‌عنوان یک عقیده رسیده‌اند، پس چگونه می‌توان وصی آن حضرت (علیه السلام) یعنی احمد را اولین آنان دانست؟!

این معنا همان منظور از اطلاق صفت «اولین مؤمنان» به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ این که آن حضرت (علیه السلام) اولین تصدیق‌کننده و یاری‌دهنده‌ی رسول خدا (ص) در ابتدای دعوتش بود، اما درباره‌ی به‌طور کلی-ایمان داشتن به رسول خدا (ص) به‌عنوان رسولی که در مکه مکرمه مبعوث شده است، پیش از ایشان (علیه السلام) بسیاری از پیامبران و رسولان و صالحان بوده‌اند که به آن ایمان داشتند.

«ماجرای راهب با رسول خدا (ص) قبل از بعثتش، و چگونگی استدلال راهب با وصیت برای نبوت رسول خدا محمد (ص) و امامت امیرالمؤمنین پیش‌تر گفته شد، و در اینجا آنچه

را مربوط به وصیت است بیان می‌کنیم:

«... با ایشان به‌تنهایی نجوا کرد و سخن گفت. سپس شروع به بوسیدن میان دو چشمان حضرت کرد و چیزی از جیب خود بیرون آورد که ما نمی‌دانستیم چیست. رسول خدا ﷺ از این که آن را بپذیرد امتناع کرد. وقتی کارش تمام شد به ما گفت: این سخن را از من بشنوید؛ به خدا سوگند او پیامبر آخر الزمان است و به خدا سوگند او به‌زودی خروج خواهد کرد و مردم را به شهادت برای «لا اله الا الله» دعوت می‌کند. پس وقتی چنین دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا عموی او -ابوطالب- پسری به‌نام علی دارد؟ گفتند: نه. گفت: او اکنون متولد شده است، یا در همین سال متولد می‌شود. ما می‌دانیم او اولین کسی است که به او ایمان می‌آورد. ما او را به وصایت می‌شناسیم، همان‌طور که محمد را به نبوت می‌شناسیم...»^۱

راهب از طریق وصیت برای رسول خدا ﷺ استدلال کرده بود؛ زیرا وصیت، محمد ﷺ را با اسم و صفت و محل زندگی مشخص کرده بود، و نیز وصیت، نخستین کسی را که به او ایمان می‌آورد یعنی امیرالمؤمنین را بیان نموده بود؛ به این ترتیب این وصیت، مشابه وصیت رسول خدا ﷺ در شب وفاتشان می‌شود که در آن امام مهدی ﷺ و نخستین کسی را که به امام مهدی ﷺ ایمان می‌آورد یعنی وصی او احمد (که اولین مؤمنان است) - ذکر کرده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (به‌یقین، در این، برای هوشیاران نشانه‌هاست).^۲

«با توجه به عبارت «و او اولین مؤمنان است» مقصود رسول خدا ﷺ مشخص می‌شود؛ این که او اولین کسی است که به امام مهدی ﷺ در زمان قیامش ایمان می‌آورد و این مستلزم آن است که مهدی اول، پیش از قیام امام مهدی ﷺ حضور داشته باشد تا بتوان وی را «اولین مؤمنان» نام نهاد؛ زیرا اگر قبل از قیام قائم ﷺ حضور نداشته باشد و پس از قیام قائم ﷺ متولد شود، عبارت «اولین مؤمنان» بر وی منطبق نخواهد شد؛ بلکه این

۱. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۱۹۰.

۲. وصیت و وصی احمد الحسن، به‌همراه کتاب‌های دفاع و پشتیبانی از وصیت: ص ۱۰۹.

توصیف بر اولین ۳۱۳ تن از انصار امام مهدی (علیه السلام) منطبق خواهد شد، و حتی همه‌ی انصار امام مهدی (علیه السلام) در ایمان آوردن به امام مهدی (علیه السلام) از فرزندش که وصی‌اش است پیشی گرفته‌اند و آن‌ها به این توصیف سزاوارتر خواهند بود.

بنابراین لازم است اولین وصی از اوصیای امام مهدی (علیه السلام) پیش از قیام ایشان متولد شده باشد و از فرزندانش باشد، و می‌دانیم عبارت «پسر» همان‌طور که برای فرزند مستقیم صدق می‌کند به فرزندان نسل‌های بعدی هم اطلاق می‌شود. در ده‌ها روایت، ائمه از نسل امام علی (علیه السلام) به‌عنوان فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توصیف شده‌اند؛ نه به این دلیل که آن‌ها فرزندان مستقیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده‌اند، بلکه به دلیل آن که از اعقاب و فرزندان دختر ایشان، فاطمه زهرا (علیها السلام) هستند. این نکته‌ای روشن و بدیهی است و به توضیح بیشتری نیاز ندارد.^۱

بنابراین مهدی دیگری غیر از حجت‌بن حسن (علیه السلام) نیز هست که قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) موجود خواهد بود و او از نسل (ذریه) امام یازدهم از اولاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بنابراین به تلاش‌های بی‌فایده برای پیدا کردن تأویلاتی که بیشتر شبیه بهانه‌جویی‌های بی‌پایه و به‌دور از واقعیت هستند نیازی نیست.

شاهد دوم:

از حذلم‌بن بشیر روایت شده است، گفت: به علی‌بن حسین (علیه السلام) عرض کردم: خروج مهدی را برای من توصیف کنید، و نشانه‌ها و علامت‌های آن را به من معرفی بفرمایید. فرمود: «پیش از خروج او، مردی است به نام "عوف سلمی" در سرزمین جزیره، که محل زندگی او تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. خروج "شعیب بن صالح" از سمرقند خواهد بود. سپس سفیانی ملعون از "سرزمین خشک" خروج می‌کند و او از فرزندان "عتبه‌بن ابوسفیان" است. وقتی سفیانی ظاهر می‌شود مهدی مخفی می‌گردد و سپس بعد از آن-

خروج می‌کند.^۱

«بعضی از علما و محققان در تفسیر سخن امام سجاد (علیه السلام) در پایان این روایت «وقتی سفیانی ظاهر می‌شود مهدی مخفی می‌گردد و سپس بعد از آن خروج می‌کند» حیران شده‌اند؛ زیرا بر امام مهدی (علیه السلام) منطبق نمی‌شود؛ چراکه این روایت فضا را به این صورت به تصویر می‌کشد که امام مهدی (علیه السلام) پیش از ظهور سفیانی موجود بوده است، درحالی‌که چنین تصویری مخالف بسیاری از روایات متواتری است که بیان می‌کنند سفیانی پانزده ماه یا دست‌کم هشت ماه قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) خروج می‌کند؛ یعنی سفیانی یکی از علامت‌های قیام امام مهدی (علیه السلام) پیش از قیامش است. حال چگونه امام (علیه السلام) مهدی می‌تواند پیش از خروج سفیانی ظاهر بوده باشد و سپس در زمان خروج او مخفی گردد و بعد از آن [مجدداً] ظاهر شود؟! به این ترتیب عده‌ای ناچار شده‌اند این روایت را به صورت‌هایی به‌دور از واقعیت، تأویل کنند.

واقعیت آن است که این موضوع از جمله اموری بوده است که ائمه (علیهم السلام) سعی می‌کردند آن را در کلام خود مخفی، و برای مردم پوشیده نگه دارند تا دلیلی باشد برای این که منظور از مهدی این روایت و روایات مشابه دیگر، امام حجت، محمدبن حسن (علیه السلام) نیست؛ زیرا ایشان (علیه السلام) بعد از سفیانی ظاهر می‌شود، نه قبل از او؛ و منظور از وی، مهدی اول از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را در وصیتش ذکر کرده و او را به‌عنوان اولین مؤمنان و اولین مهدیون توصیف فرموده است؛ و او همان کسی است که وصیت را از امام مهدی (علیه السلام) در زمان وفات ایشان تحویل می‌گیرد؛ همچنین درباره‌اش فرموده است بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود.

به این ترتیب آن امر پوشیده، آشکار می‌شود و تعارض میان این روایت با سایر روایات برطرف می‌گردد. منظور از وی، وصی امام مهدی (علیه السلام) و اولین مهدیون، از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) است که پیش از سفیانی ظاهر، و سپس هنگام خروج سفیانی مخفی می‌شود،

و بعد از آن [دوباره] آشکار می‌شود، و با سفیانی می‌جنگد و بر او پیروز می‌شود و برای قیام پدرش امام مهدی (علیه السلام) زمینه‌سازی می‌کند.^۱

شاهد سوم:

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «مهدی چشمانی فرورفته و موی مجعد دارد، در صورتش خالی است، سرآغازش از مشرق است، و وقتی چنین شود سفیانی خروج می‌کند و به اندازه‌ی حمل زن باردار یعنی نه ماه حکومت می‌کند...»^۲

این روایت تصریح می‌کند مهدی (علیه السلام) از سمت مشرق خواهد بود، و این سمت بر عراق و ایران صدق می‌کند. برخی تلاش کرده‌اند این روایت را تأویل کنند؛ زیرا گمان می‌کرده‌اند با روایاتی که تصریح می‌کنند مهدی (علیه السلام) از مکه مکرمه خواهد بود در تضاد قرار می‌گیرد. آنان گفته‌اند: «او از مشرق خواهد بود» یعنی «امر او از طرف مشرق خواهد بود»، درحالی‌که ظاهر کلام درباره‌ی خود مهدی (علیه السلام) است نه درباره‌ی امر یا نصرت آن حضرت (علیه السلام). شاید آنچه آنان را به این تأویل وادار کرده فقط همین موضوع نباشد، بلکه به این دلیل بوده که روایت پیشین بعد از بیان این که مهدی (علیه السلام) از سمت مشرق خواهد بود تصریح کرده است بعد از آن، سفیانی خروج خواهد کرد: «و هنگامی که چنین شد سفیانی خروج خواهد کرد»؛ یعنی بعد از این که مهدی (علیه السلام) از سمت مشرق آمد سفیانی خروج می‌کند.

می‌گوییم: اگر این امکان وجود داشته باشد که روایت را براساس ظاهر و متن صریحش تأویل کرد نیازی به تأویل دور از ذهن نخواهد بود. اگر ثابت شود مهدی دیگری برای آماده‌سازی قیام امام مهدی (علیه السلام) از مشرق خروج می‌کند در این صورت تفسیر این روایت به او بازخواهد گشت.

۱. وصیت و وصی احمد الحسن، به همراه کتاب‌های دفاع و پشتیبانی از وصیت: ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. کتاب غیبت، نعمانی: ص ۳۱۶.

اگر گفته شود این روایت تصریح می‌کند یکی از صفات امام مهدی علیه السلام این است که در گونه‌اش خالی دارد و این از نشانه‌های ویژه امام مهدی علیه السلام است، در این صورت می‌گوییم: صفاتی نیز در این روایت وجود دارد که نه از صفات امام مهدی علیه السلام است و نه برای او شناخته شده است، مانند صفت «جعد» یعنی موی مجعد و «أقبل» یعنی چشم‌هایی فرورفته.

به‌علاوه حتی اگر بگوییم همه این صفات به امام مهدی علیه السلام تعلق دارد باز هم این مانع از این نمی‌شود که روایت به مهدی اول (یمانی موعود) تفسیر شود، به‌دلیل روایات زیر:

شیخ کلینی با سند خود از ابوبصیر نقل کرده که از امام صادق علیه السلام شنیده است که فرمود: «... پس اگر ما درباره مردی از خودمان چیزی گفتیم و در فرزند یا فرزند فرزند او تحقق یافت آن را انکار نکنید.»^۱

همچنین با سند خود از ابوخیثمه نقل کرده است، گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «ممکن است مردی به عدل یا جور قیام کند و به او نسبت داده شود درحالی که او انجام نداده باشد، بلکه فرزند یا فرزند فرزند او پس از او آن را انجام دهد، و او همان باشد.»^۲ از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «اگر درباره مردی سخنی گفتیم و در او نبود ولی در فرزند یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید؛ زیرا خداوند متعال هرچه بخواهد انجام می‌دهد.»^۳

پس حتی اگر شخص ذکر شده در روایت مورد بحث حجت بن حسن علیه السلام باشد، منظور از کسی که از مشرق و قبل از سفیانی ظهور می‌کند می‌تواند فرزندش مهدی اول (یمانی موعود) باشد.

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۳۵.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۳۵.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۳۵.

شاهد چهارم:

از محمد بن حنفیه نقل شده است، گفت: «بین خروج پرچم‌های سیاه از خراسان و شعیب بن صالح، و خروج مهدی و تسلیم کردن امور به مهدی ۷۲ ماه فاصله است.»^{۲۰۱}

ظاهر این خبر نشان می‌دهد میان خروج پرچم‌های سیاه خراسانی و شعیب بن صالح، و خروج مهدی و تسلیم امور به مهدی ۷۲ ماه فاصله است؛ و این یعنی هنگام خروج پرچم‌های خراسانی و شعیب بن صالح، یک مهدی موجود است. حال این مهدی کیست؟ و آن مهدی که بعد از ۷۲ ماه امور به او تسلیم می‌شود چه کسی است؟

شاهد پنجم:

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «وقتی لشکر سفیانی به سوی کوفه خروج می‌کند در جست‌وجوی اهل خراسان می‌فرستد، و اهل خراسان در طلب مهدی [یعنی برای بیعت با او] خروج می‌کنند. او با هاشمی پرچم‌های سیاه که طلایه‌دارش شعیب بن صالح است دیدار می‌کند؛ پس او و اصحاب سفیانی در دروازه‌ی اصطخر [منطقه‌ای در جنوب ایران] با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و جنگ سختی میانشان درمی‌گیرد، و پرچم‌های سیاه پیروز می‌شوند و لشکر سفیانی فرار می‌کند، و در آن هنگام است که مردم مهدی را آرزو، و او را طلب می‌کنند.»^۳

۱. کورانی درباره‌ی این روایت گفته است: «و با توجه به این که روایات مربوط به ۷۲ ماه قابل تصدیق هستند، زیرا از طرق متعدد از محمد حنفیه (رحمته الله علیه) روایت شده‌اند، و اخبار می‌گویند او صحیفه‌ای از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته که آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوشته بود و در آن رویدادهای مربوط به جنگ‌های آینده ذکر شده بود، و حتی برخی روایات ذکر کرده‌اند در آن اسامی کسانی که تا روز قیامت بر مسلمانان حکومت می‌کنند نیز وجود داشته است؛ و او آن را به فرزندش ابوالهاشم به ارث داده، و او اسامی افرادی از عباسیان را که حکومت خواهند کرد به آن‌ها خبر داده است...» عصر الظهور: ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲. الملاحم والفتن، سیدین طاووس: ص ۱۱۳؛ شرح إحقاق الحق، سید مرعشی: ج ۲۹

در این روایت آمده است:

۱. هنگام خروج سفیانی به طرف خراسان، اهل خراسان در جست و جوی مهدی علیه السلام خروج می کنند؛ و این یعنی امام مهدی علیه السلام در جایی حضور دارد، و گرنه چگونه اهل خراسان برای جست و جوی ایشان علیه السلام خروج می کنند؟! نمی توان تصور کرد آن ها در جست و جوی مردی که به طور کامل غایب است و هیچ جا و مکانی برایش نمی شناسند خروج می کنند.

۲. این که می فرماید: «... و اهل خراسان در طلب مهدی [یعنی برای بیعت با او] خروج می کنند. او با هاشمی پرچم های سیاه که طلایه دارش شعیب بن صالح است دیدار می کند؛ پس او و اصحاب سفیانی در دروازه اصطخر [منطقه ای در جنوب ایران] با یکدیگر روبه رو می شوند»، یعنی «او» (مهدی) با هاشمی ملاقات می کند در حالی که شعیب بن صالح در خط مقدم او قرار دارد. سپس مهدی و یاران سفیانی برای جنگ رودررو می شوند؛ یعنی پس از پیوستن هاشمی به مهدی و فرماندهی مهدی علیه السلام، جنگ با ارتش سفیانی آغاز می شود.

۳. از روایات به وضوح مشخص می شود قیام امام مهدی علیه السلام بعد از خروج سفیانی و نبردهای او در مشرق رخ خواهد داد، و حتی این سفیانی نیز هلاک می شود در حالی که امام مهدی علیه السلام هنوز قیام نکرده است. پس این مهدی که در نبرد اصطخر با سفیانی درگیر می شود چه کسی جز مهدی اول و یمانی موعود خواهد بود؟!

با بررسی روایات بعدی به طور یقینی مشخص می شود کسی که در خط مقدم سپاهیان شعیب بن صالح قرار دارد همان «مهدی» است که در روایت قبلی در مشرق با سفیانی می جنگد.

شاهد ششم:

عمار بن یاسر گفته است: «وقتی سفیانی به کوفه می رسد و یاران آل محمد را می کشد،

مهدی خروج می‌کند و شعیب بن صالح طلایه‌دار پرچمش است.^۱

این حدیث تأیید می‌کند کسی که در خط مقدمش شعیب بن صالح قرار دارد و در شاهد پنجم با سفیانی می‌جنگد «مهدی» است، و از این روایت متوجه می‌شویم او غیر از امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) است؛ زیرا سفیانی قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) در ماه رجب خروج می‌کند، و پس از پانزده ماه در مشرق شکست می‌خورد و عقب نشینی می‌کند؛ یعنی کار او در ماه رمضان یکسره می‌شود؛ و این واقعه تقریباً سه ماه قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) در روز عاشورا در مکه اتفاق می‌افتد؛ بنابراین شعیب بن صالح در خط مقدم ارتش مهدی اول و یمانی موعود است، نه در خط مقدم امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام).

شاهد هفتم:

از ثوبان نقل شده است، گفت: «وقتی پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون آمدند به‌سوی آن‌ها بشتابید حتی اگر روی برف بخزید، زیرا خلیفه خدا مهدی در میان آن‌هاست.»^۲

ظاهر این روایت نشان می‌دهد مهدی (علیه السلام) همراه با پرچم‌های سیاه خراسانی می‌آید (در میان آن‌هاست)، یا مهدی فرمانده این پرچم‌ها و پیشوای آن‌هاست؛ و این نیز نشان می‌دهد ظهور مهدی قبل یا هنگام حرکت سفیانی به‌سوی عراق خواهد بود، که دلالت می‌کند به این که این مهدی غیر از مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است؛ زیرا امام مهدی در آن دوره ظاهر نیست یا قیام نکرده است.

روایات قبلی و نیز روایات دیگر به‌وضوح تصریح و تأیید و اشاره می‌کنند به این که یک مهدی قبل یا هنگام حرکت سفیانی به‌سوی عراق ظاهر می‌شود که همان‌طور که بارها بیان

۱. الملاحم والفتن: باب ۱۰۴ ص ۱۲۳.

۲. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۸۲؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۵

شد. او غیر از امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است.

شاهد هشتم:

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هنگامی که سفیانی سپاهی را به سوی مهدی گسیل می‌دارد در بیداء برایشان خسف رخ خواهد داد (در زمین فرومی‌روند) که خبرش به شام می‌رسد. آن‌ها به خلیفه خود می‌گویند مهدی خروج کرد؛ با او بیعت کن و تحت فرمان او در بیا که در غیر این صورت تو را می‌کشیم. پس برای بیعت به سوی او می‌فرستد. مهدی می‌رود تا به بیت المقدس می‌رسد. خزائن به او تحویل می‌شود، و عرب و عجم و «اهل حرب» و روم و غیر ایشان بدون هیچ جنگی به اطاعت از او درمی‌آیند تا این که مسجدهایی در قسطنطنیه و جاهای دیگر بنا می‌کند و قبل از آن مردی از اهل بیتش بر اهل مشرق خروج می‌کند، شمشیر را هشت ماه بر دوش می‌کشد، می‌کشد و مُثله می‌کند و به سوی بیت المقدس می‌رود؛ پس به آنجا نمی‌رسد تا این که بمیرد. [زیرا کسی او را نمی‌کشد تا بمیرد]»^۱

این حدیث به صراحت می‌فرماید صاحب حماسه‌ها در عصر ظهور مقدس، مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است. امام مهدی علیه السلام هنگام قیامش، پدر، برادر یا عمو ندارد و انتظار نمی‌رود اهل بیتی داشته باشد مگر از نسل خودش. بنابراین مردی که از اهل بیت اوست و در روایت فوق ذکر شده فرزندش «مهدی اول، احمد» است، همان‌طور که در وصیت رسول

۱. آنچه بین دو قُلاب آمده در یکی از نسخه‌های خطی کتاب عقد الدرر نوشته یحیی بن یوسف شافعی سُلمی از علمای قرن هفتم هجری وجود دارد. طبق گفته محقق کتاب، شیخ مهیب بن صالح بن عبدالرحمن بورینی در حاشیه کتاب و در توضیح عبارت «فلا یبلغه حتی یموت» آمده است: «فی [۱] فلا یقتله أحد حتی

خدا (عجل الله تعالی فرجه) بیان شده است؛ و البته او همان یمانی موعود است که در جای خود به تفصیل بیان کردیم، و حدیث زیر نیز بیان می‌کند:

از کعب نقل شده است، گفت: «یمانی ظاهر می‌شود و قریش را در بیت المقدس می‌کشد و حماسه‌ها به دست او رخ می‌دهد.»^۱

شاهد نهم:

سیدبن طاووس از کتاب الملاحم بطائنی نقل کرده است،^۲ گفت: و این همان چیزی است که لفظ به لفظ از نسخه‌ای عتیقه در خزانه مشهد کاظم (علیه السلام) ذکر کرده است؛ و این همان چیزی است که ما از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده‌ایم، گفت فرمود: «خداوند جلیل‌تر و با عظمت‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.» عرض کردم: فدایتان شوم، به من از چیزی خبر دهید که خیالم آسوده شود. فرمود: «ای ابومحمد! مادام که فرزندان بنی‌فلان بر تخت سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد (ص) فرج و گشایشی نخواهد داشت. وقتی دولت آن‌ها منقرض شود خداوند به مردی از اهل بیت برای یاری امت محمد (ص) اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، و به هدایت عمل می‌کند، و در حُکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم. سپس آن مرد با گردن ستبر که یک خال [برجسته] و دو خال [مسطح] دارد، آن عادل حافظ آنچه به امانت سپرده‌شده برای ما می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که فاجران آن را پر از ظلم و ستم

۱. کتاب الفتن، نعیم‌بن حماد مروزی: ص ۲۳۷.

کرده‌اند.»^۱

«این فرمایش امام علیه السلام: "وقتی دولت آن‌ها منقرض شود خداوند به مردی از اهل بیت برای یاری امت محمد صلی الله علیه و آله اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، و به هدایت عمل می‌کند، و در حُکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم" به وجود مردی از اهل بیت علیه السلام قبل از قیام امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کند، و چون از اهل بیت علیه السلام است پس باید از اهل بیت امام مهدی علیه السلام باشد؛ یعنی از ذریه و حتی از اوصیا آن حضرت علیه السلام، نه این که صرفاً از ذریه و منتسب به اهل بیت علیه السلام باشد. این معنا بیشتر تأیید می‌شود وقتی این روایت را با روایاتی که به آن اشاره می‌کنند جمع کنیم، مثل روایت وصیت که تصریح می‌کند وصی امام مهدی علیه السلام اولین مؤمنان است، و در کتاب "وصی و وصیت" بیان کردم معنای این جمله این است که او اولین مؤمن به امام مهدی علیه السلام در زمان ظهور و قیام مقدس اوست. همچنین روایت قبلی که می‌فرماید: "با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود؛ اسمش احمد و عبدالله و مهدی است؛ و این سه نام‌های اوست"، زیرا این مهدی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود همان مهدی اول از ذریه امام مهدی علیه السلام است، به‌خصوص بعد از مقایسه اسم‌های او در این روایت با روایت وصیت مقدس، که هر دو روایت برای او سه اسم ذکر کرده‌اند: "احمد و عبدالله و مهدی".»^۲

شاهد دهم:

از حذیفه بن یمان نقل شده است، گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدی را ذکر کرد و فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. نامش احمد و عبدالله و مهدی است؛ این سه اسم‌های اوست.»^۳

می‌شوند، و با در نظر داشتن این موضوع درمی‌یابیم "مهدی" در روایت قبلی غیر از محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است؛ به دلیل این که اگر نام‌های ذکر شده در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای اولین مهدیون از نسل امام مهدی (علیه السلام) (احمد) مقایسه کنیم مشاهده می‌کنیم همان نام‌ها در این روایت آمده‌اند؛ و این ثابت می‌کند او همان احمد، وصی امام مهدی (علیه السلام) است:

«او سه اسم دارد: اسمی همانند اسم من و اسم پدرم که احمد و عبدالله است، و اسم سوم مهدی.»

«اسمش احمد و عبدالله و مهدی است، این سه اسم‌های اوست.»

از این روایت و دیگر روایات معلوم می‌شود وصی امام مهدی (علیه السلام) نقش بزرگی قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) دارد، و بنده در کتاب "پژوهشی درباره‌ی شخصیت یمانی موعود، جلد اول" به تفصیل به این موضوع پرداخته‌ام.^۱

شاهد یازدهم:

از امام ابوالحسن (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «گویی پرچم‌هایی را از مصر می‌بینم که روی آورده‌اند، پرچم‌هایی سبزرنگ، تا به شامات می‌رسند، و به‌سوی فرزند صاحب وصیت‌ها هدایت می‌شوند.»^۲

«می‌گوییم: "وصیت‌ها" جمع وصیت است، و این جمع به صورت "وصایا" نیز گفته می‌شود؛ و منظور از "وصایا" در اینجا، وصیت‌های پیامبران و وصیت رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و وصیت‌های ائمه طاهر و میراث‌های آن‌هاست. وصایای پیامبران به محمد (صلی الله علیه و آله) به ارث رسید، و او (صلی الله علیه و آله) آن

روایت زیر به این نکته دلالت می‌کند:

از "درست‌بن ابی منصور" نقل شده است که او از اباالحسن اول پرسید: آیا برای رسول خدا ﷺ از طرف ابوطالب حجت آورده شد؟ فرمود: "نه، ولی او امانت‌دار وصیت‌ها بود؛ پس آن را به پیامبر اسلام بر او و خاندانش سپرد." راوی می‌پرسد: آیا با وجود این که با آن وصیت برای خود ابوطالب استدلال می‌شد آن را به او سپرد؟ فرمود: "اگر برای او برهان و حجت اقامه می‌شد آن را تقدیم پیامبر ﷺ نمی‌کرد." راوی می‌گوید: و وضعیت ابوطالب چگونه بود؟ فرمود: "به پیامبر ﷺ اقرار کرد و به ایشان ایمان آورد و وصیت‌ها را به او سپرد و از دنیا رفت."^۱

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: "رسول خدا ﷺ هزار باب حلال و حرام به من آموخت؛ و از آنچه بوده است و از آنچه تا روز قیامت خواهد آمد [به من آموخت]. از هر باب آن هزار باب باز می‌شود. این‌ها هزار هزار باب هستند؛ تا آنجا که من علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را می‌دانم."^۲

سلمان محمدی (علیه السلام) گفته است: "... بدانید نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) منایا و بلایا، و میراث وصایا، و فصل الخطاب هست...."^۳

در یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه آمده است: "... آیا ای معا

منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب، و نیز من صاحب کزت‌ها و دولت دولت‌ها هستم، و من صاحب عصا و میسم و جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.»^۱

از القاب زین‌العابدین (علیه السلام): "... وصی وصیت‌کنندگان، و نگهدارنده‌ی وصایای فرستادگان...".^۲

پس علم وصایا نزد ائمه است، و آن‌ها محافظ و نگهدارنده‌ی آن هستند، و به همین دلیل می‌بینیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام مهدی (علیه السلام) را در وصیت خود به عنوان «مستحفظ از آل محمد» توصیف کرده است: "... زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیه السلام) است بسپارد...".

امام صادق (علیه السلام) نیز ایشان را "الحافظ لما استودع" توصیف فرموده است: "... آن حافظ آنچه به امانت نهاده‌شده. زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که فاجران آن را از ظلم و ستم پر کرده‌اند."^۳

از آنچه تقدیم کردیم برای ما روشن می‌شود صاحب وصیت‌ها امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس معنی "فرزند صاحب وصیت‌ها" می‌شود فرزند امام مهدی (علیه السلام)، و این فرزندان، پرچم‌ها را به‌سوی ایشان هدایت و از ایشان پیروی و اطاعت می‌کنند."^۴

شواهد بسیار زیاد دیگری نیز وجود دارد که نمی‌خواهیم با ذکر آن‌ها سخن را طولانی کنیم. آنچه تقدیم شد برای اثبات این‌که در آخرالزمان مهدی دیگری غیر از امام محمدبن حسن (علیه السلام) وجود دارد و او قسمت مهمی از انقلاب و دولت مبارک اوست کفایت می‌کند.

کسانی که تلاش کرده‌اند روایت را از معنای ظاهری‌اش منحرف کنند به دو دیدگاه تقسیم

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. بحارالانوار: ج ۴۶ ص ۴.

شده‌اند:

دیدگاه اول: باقی گذاشتن لفظ روایت به همان شکل «تفکرتُ في مولودٍ یكونُ من ظهرِ الحادي عشرِ من ولدي»، اما به دلیل واضح نبودن موضوع برایشان، مجبور به تأویل روایت به وجهی شده‌اند که حتی خودشان نیز به سختی و تکلف آن که به دور از سبک و سیاق و ظاهر روایت است اعتراف کرده‌اند. علی اکبر غفاری در توضیح خود دربارهٔ این روایت در "غیبت شیخ نعمانی" گفته است: «در برخی نسخه‌های حدیث آمده است: "او از پشتِ یازدهمین فرزندم است" که نیاز به توجیه و تکلف دارد، برای این که بتوان گفت "من ولدي" صفت برای "مولود" است، و "ظهر الحادي عشر" به معنی امام یازدهم است.»

بله ... این واقعاً تکلف و کج‌روی آشکاری است، وقتی ما با معنی واضح و صریح و مستقیم در تعلق داشتن معنای «من ولدي» به «الحادي عشر» مخالفت می‌کنیم و آن را به «مولود» نسبت می‌دهیم، و در نتیجه به سراغ معنا و توجیهی می‌رویم که قبول کردنش برای فهم‌ها دشوار و دور از ذوق است؛ و در نتیجه می‌گوییم: «من ولدي» را از همسایهٔ چسبیده به آن یعنی «الحادي عشر» جدا می‌کنیم و به دوردست می‌رویم درحالی که با سختی و تک

است.

دیدگاه دوم: افزودن حرف یاء به «ظهر» با تکیه بر برخی نسخه‌ها تا لفظ آن به این شکل باشد: «تفکرت فی مولود یكون من ظهري الحادي عشر من ولدي: درباره‌ی مولودی فکر می‌کردم که از نسل من، یازدهمین است.» صاحبان این نگرش با پناه بردن به این کار قصد دارند از تأویل دور از ذهن صاحبان دیدگاه اول فرار کنند، و از معنای واضح روایت با لفظ «ظهر» که به مردی از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) اشاره دارد نیز فرار کنند؛ زیرا این معنایی است که صاحبان این دیدگاه نمی‌توانند آن را بپذیرند، چرا که گمان می‌کنند مهدی در آخرالزمان فقط یک نفر است، و او فقط امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) است، یا خیال می‌کنند امامت فقط به دوازده امام محدود می‌شود و

نادرست بودن این اعتقاد روشن شده است، و نیز مشخص شد این روایت با لفظ «ظهر» ارجح و معتبرتر است، البته اگر نگوییم قطعاً صحیح است.

۲.

نیست که توسط خود امام مهدی (عج) انجام شود، به‌ویژه اگر در نظر داشته باشیم عمر شریف ایشان (عج) پس از قیام بسیار کوتاه است، و بیشتر روایات معتبر عمر ایشان (عج) را ۱۹ سال برمی‌شمارند. ما نمی‌توانیم بگوییم زمین در طول بیست سال یا سی سال یا حتی پنجاه سال پر از عدل و داد می‌شود؛ زیرا شرّ همه شر- همان چیزی است که در نفس‌های انسان‌ها پیچیده شده است، و اصلاح نفس‌ها به‌تدریج صورت می‌گیرد و به مدت زمان طولانی و مداومت نیاز دارد تا نفس‌ها بر خیر و نیکی پایدار شوند و از شر دوری گزینند و آن را ناپسند بدانند؛ بنابراین پر شدن زمین از عدل و داد در طول دوره‌های مهدیون ادامه خواهد داشت، که از امام مهدی محمدبن حسن عسکری (عج) آغاز و با آخرین مهدی از مهدیون دوازده‌گانه از ذریه امام مهدی (عج) به پایان می‌رسد.

نباید این نکته را فراموش کنیم که هرآنچه اوصیای امام مهدی (عج) انجام می‌دهند می‌تواند به خود آن حضرت (عج) نسبت داده شود؛ زیرا این کارها به برکت علم و هدایت و ارشاد و تربیت ایشان (عج) انجام می‌شود. به همین ترتیب هرآنچه مهدیون یازده‌گانه از ذریه مهدی اول «احمد» انجام

۶۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - رساله‌ای درباره‌ی روایت اصبح بن نباته

مردی به عدالت یا ظلم عمل کند و به او نسبت داده شود درحالی که او آن را انجام نداده باشد، بلکه فرزند یا فرزند فرزندش پس از او آن را انجام دهد؛ پس او همان است.»^۱

مضمون این روایات در گفت‌وگوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عبایه اسدی در روایت زیر آمده است:

از عبایه اسدی نقل شده است، گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) - درحالی که تکیه داده بود و من بالای سرش ایستاده بودم- شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهیم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهیم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهیم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای

همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است. خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می‌نماید، و او دشمنان را می‌کشد، به‌طوری که جز دین محمد باقی نماند، و با سیره سلیمان بن داوود سیر می‌کند.»^۱

بنابراین قائم در این روایت محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، بلکه یکی از مهدیون از نسل ایشان علیهم السلام است، همان‌طور که از روایت بعدی نیز مشخص می‌شود:

از جابر بن یزید جعفری نقل شده است، گفت: شنیدم ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام می‌فرمود: «به خدا مردی از اهل بیت ما سیصد سال بر زمین حکومت می‌کند و نه سال بر آن اضافه می‌شود.» به ایشان گفتیم: و این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «بعد از مر

است.»^۱

این روایت بیان می‌کند قائم، خلافت را بدون این‌که خونی بریزد دریافت می‌کند؛ و این یعنی زمینه‌سازی برای امر خلافت و حکومت را فرد دیگری غیر از او انجام می‌دهد، و این قائم بیشتر با امام حجت‌بن حسن عسکری (علیه السلام) مطابقت دارد.

روایت به مرد دیگر غیر از قائم اشاره و او را «مهدی» توصیف کرده و به او چنین نسبت داده است: «زمین را پر از عدل می‌کند همان‌طور که از ظلم پر شده است.» و او همان مهدی اول از نسل محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) است، همان‌طور که روایات دیگر نیز آن را روشن می‌کنند.

توضیح این روایت پیش‌تر تقدیم گردید و این‌که این روایت نشان می‌دهد «مهدی» قبل از خروج سفیانی وجود دارد، درحالی‌که امام محمدبن حسن عسکری علیه السلام مدت‌زمانی طولانی بعد از خروج سفیانی قیام می‌کند.

روایاتی که از آن‌ها وجود مهدی پیش از قیام امام مهدی محمدبن حسن علیه السلام روشن می‌شود بسیار هستند و آنچه تقدیم گردید برای اثبات این موضوع کافی است؛ و خداوند یاری‌دهنده است.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «او حیرت و غیبتی دارد که مردمانی در آن هدایت، و دیگران گمراه می‌شوند.» گفتیم ای مولای من، این ح

محمد (علیه السلام) نیز فرموده است: تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند...»^۱

با توجه به حدیث پیش گفته روشن است رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) حکمی عمومی از زمان خودش تا روز قیامت صادر کرده است که هرکسی زمانی برای ظهور امام مهدی (علیه السلام) تعیین کند تکذیب می‌شود. پس چگونه می‌توان تصور کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام)

به سراغ شما نمی‌آید).»^۱

از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: از سرورم امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مهدی علیه السلام که مورد انتظار و امید است- زمان مشخصی دارد تا مردم آن را بدانند؟ امام فرمود: «پناه بر خدا که ظهور او به زمانی معین شود که شیعیان ما آن را بدانند.» گفتم: سرورم، چرا چنین

اگر گفته شود امام علی (علیه السلام) به امکان وقوع بداء در زمانی که برای غیبت قائم (علیه السلام) تعیین کرده اشاره کرده است، به دلیل این که در پایان روایت فرموده است: «سپس خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد، زیرا او دارای اراده‌ها، غایت‌ها و نهایت‌هاست» و در نتیجه بر ایشان صدق نمی‌کند که وقتی تعیین کرده باشد، می‌گوییم:

اول: نهی از تعیین زمان در روایات، مطلق است، درحالی که امام علی (علیه السلام) برای غیبت قائم (علیه السلام) مدت زمانی تعیین کرده که حداکثر شش سال است.

زمانی اشاره دارد، و امام علی علیه السلام نیز پاسخ خود را با «سپس» شروع کرده است، و این یعنی سؤال و پاسخ دربارهٔ حوادثی است که پس از غیبت رخ خواهد داد، و به خود غیبتی که امام علی علیه السلام آن را «شش روز، یا شش ماه، یا شش سال» تعیین کرده است مربوط نمی‌شود.

ممکن است گفته شود: روایتی هست که دربارهٔ امام مهدی علیه السلام صحبت می‌کند و این که ایشان علیه السلام دو

